

## بهشت مازندران و پل چینوت ایرانیان

### جواد مفرد

پل چینوت ایرانیان باستان (به معنی قضاوتگاه دیوار گذرگاهی) که در کتب پهلوی مکان آن در کوهستان نزدیک شهر رغه زرتشتی (مراغه) در آذربایجان در کوههای مجاور دوسوی رود داییتی (رود قضاوت، موردی چای کنونی) یعنی کوههای هرا (=نگهبانی یا بگر =کوه خدا) و ارزش (راست بر افراشته) مشخص شده است، در قرآن تبدیل به اعراف (دیوار و پل صراط حائل برای شناخت نیک و بد) معرفی گردیده و سوره مفصلی از قرآن به نام و نشان آن اختصاص داده شده است. برای مقابله و مقایسه این اصل ایرانی و فرع اسلامی ابتدا روایات کتب پهلوی را در باب پل چینوت نقل نموده و سپس مقالات پل صراط (در رابطه با دوزخ) و دیوار اعراف قرآن (در رابطه با بهشت) را که مباحث جداگانه ای به شمار رفته و لذا جداگانه تفسیر شده اند، به عینه از پایگاه علوم و معارف اسلامی نقل می نمایم:

پل چینوت:

بهترین شرح و تحقیق در باب پل چینوت (چینوت پرتو) در کتاب دینهای ایران باستان هنریک ساموئل نیبرگ می توان پیدا کرد. این کتاب توسط دکتر سیف الدین نجم آبادی ترجمه شده و به صورت دستخط فارسی مترجم توسط مرکز مطالعه فرهنگها چاپ است. وی بعد از شرح و تفسیر لغوی نظرات اوستا شناسان غربی راجع به پل چینوت که در مجموع آن را به معنی پل داوری و ممیزی نیک و بد از آنها افاده شده است، می آورد: "موارد کهن برای پل چینوت در اوستای نوین فرگرد ۱۹ و ندیدا بند ۲۸ تا ۳۲ است. بخشهایی در این تکه که بد روایت شده نا آشکار است، ولی بخشهای اصلی بی هیچ رنجی از هم باز شناخته میشوند و میتواند اشاره های بسیار کوچک توصیف را غالباً تکمیل کند، و آن هم به یاری شرح روان پس از مرگ، در قطعات پهلوی مشهور هادخت نسک و مینوک خرد. در این قطعه چنین می آید که روان آزاد (اورون) سه روز و سه شب پس از مرگ بر بالین مرده خواهد ماند. این مرحله سه روز و سه شب، در وندیداد هم در فرگرد ۱۹ یاد شده است. در اینجا این توصیف هنگام صبح پس از شب سوم گنجانده شده است. در هادخت نسک توصیف بدین گونه دنبال میشود که روان گرونده به اشته (راستی و عدالت) در این بامداد در یک سبزه زار خوشبوی در می آید که یک باد خوش نیمروزی از روبرو بر او میوزد و پس از آن دننای (روح مجسم) او در اندام یک دوشیزه زیبا ۱۵ ساله از روبرو به او بر خورد میکند و گفتگویی بدین ترتیب بین آنان آغاز میشود: در پاسخ روان که با شگفتی همراه است و می پرسد او چه کسی است، میگوید: ای جوان نیکومنش، نیکوسخن، نیکوکار و نیکو دننا من به راستی همان دننای خودت هستم. هر کس برای بزرگی، نیکی و زیبایی دوست داشتی، بدانگونه در برابر تو آشکار شده ام. بعد از آن روان آزاد به سه گام روان به خانه آمرزیدگان و در گذشتگان به بالا به سوی روشناییهای بی پایان پرواز میکند. ولی در فقره ۲۹ فرگرد ۱۹ و ندیداد چنین می آید که: " او (=روان) بر راهی می آید که زروان آن را ساخته راهی است که هم برای پیروان اشته تعیین شده است و هم برای پیروان دروغ به سوی چینوت پرتو، پلی که مزدا ساخته است؛" سپس آنجا از روان درباره شرکت او در جهان مادی پرسش میشود. پس از آن آن دوشیزه خوشبوی خوش اندام- که در اینجا با نام دننا یاد نمیشود- با دو سگ می آید. در این جا یک پندار بسیار کهن آریایی از سرزمین مردگان را باز می شناسیم که در هند هم دیده شده است؛ و در آنجا دو سگ را به عنوان نگهبانان حکومت "یمه" (ایزد سمت جنوب و جهان زیرین) می پندارند. این دو شیزه از روی کوهستان هرا می آید و روان پیرو اشته را از روی پل چینوت به سوی دیوار (هیتو، سد) که نشان دهنده مرز جهان خدایان آسمان است، می برد (بند ۳۰). هیتو همان واژه ای است که در هندی علی القاعده تبدیل به ستو (پل، بند) شده است. و هومنه (ایزد منش نیک، بهمن پسر اهورا مزدا) از روی تخت بر می خیزد و به روان خوشامد میگوید (بند ۳۱) و پس از آن این روان به پیشگاه اهورامزده و امشاسپندان در گروندمانه یا خانه آواز و سرودها در می آید. ادبیات پهلوی جزئیات این صحنه را به درازا باز میگوید. بخش دوم کتاب مینوک خرد به هادخت نسک بسیار نزدیک میشود ولی در توصیف خود از سفر آسمانی روان گردنده اشته از پل چینوت چنین یاد میکند که آن پلی است دراز و هر گاه روان گرونده، اشته از آن پل بخواهد عبور کند، به پهنای یک فرسنگ فراخ میشود. در بندهش بخش ۳۰ جای افسانه ای پل چینوت را در می یابیم: در میان جهان (منظور سرزمین ماد) کوهستان چکات داییتی (کوهستان دادگاه)، کوه

هرای بلند (که بعدها با البرز مشتبه شده) قرار گرفته است؛ آنجا نیکه خدای داوران رشنو (خدای سوگند و آزمایش) ترازوی خود را در دست دارد. و در شمال در پای این کوه که زیر آن دوزخ قرار دارد پایان پل چینوت است و آن سر دیگر پل در نوک این کوه است. پل چینوت در بالاترین نقطه به تیزی لبه شمشیری باریک است. این بخش ضمناً شرح مفصلی دارد از سر نوشت گروندگان اشته و روان بد، پس از سه روز و سه شب بر بالین مرده، و بر خورد با دوشیزه و گفتگو میان او و روان، پس از آنگذر از پل چینوت که باریکی آن برای روان پیرو اشته فراخ میشود در صورتی که روان بد از جای باریک به دوزخ فرو می افتد. مطلب قابل توجهی که ایرانشناسان از آن غافل مانده اند معنی اصلی نام گرودمان یا گرودمانه یعنی جایگاه نگاهیانی شده (= ورا اوستا) است که مترادف پئری دز (پارادیس، فردوس) می باشد. چون این معنی لفظی نام سرزمین سومر (شومر) در جنوب بین النهرین بوده است. لذا بهشت این جهانی عهد باستان همان سرزمین سومر در جنوب عراق بوده است؛ چه بهشت عدن (یعنی باغ محروسه عالی) تورات نیز در اساس همینجا است. گرچه خود سومریان بهشت این جهانی خود را در سمت سرزمینهای خاستگاهیشان در سمت فلات ایران در گیلان (دیلیم، دیلمون) و مازندران می دانسته اند. جالب است که معنی اصلی کلمه عربی جنت نیز همین سرزمین محروسه و پنهانگاهی است. می دانیم نام ایرانی پئیری دز (پارادیس) از زبان ایرانیان باستان به یونانیها و از ایشان به اروپا و جهانیان رسیده است. خود کلمه فارسی بهشت صفت عالی از کلمه به (خوب) می باشد که جایگزین پئیری دز (فردوس) گردیده است. از این موضوع به وضوح معلوم میگردد که اساس خود باور وجود بهشت و جهنم در جهان بعد از مرگ قرآن نیز از ایرانیان مادی و پارسی و بومیان دیرین ایرانی و عراقی سومری گرفته شده است. می دانیم نسل زبان و ملیت باخته و در آمیخته مردم سومر هم در ایران و هم در عراق به دنبال بهشت گم شده و موعودشان به وساطت آیین زرتشتی به طور غالب به کیش اسلام شیعی در آمده اند.

جایگاه بهشتی این جهانی ایران، از دوران ماقبل تاریخ همانا سرزمین سرسبز جنوب دریای مازندران یعنی نواحی گیلان و مازندران و گرگان بوده است که سومریان در بابل آنجا را بهشت دیلمون (تیلمون) می نامیده اند؛ چون سوای اسطوره بابل گیلگامش که در آن از سفر خدا-پهلوان بابلی از جنوب بین النهرین از طریق کوه مشو (کوه میشو کنار مرند) به سمت سرزمین بهشتی دیلمون در جوار دریای مصب رودخانه ها (مازندران، محل اوتنایشتیم انسان نامیرا و جاودانی) صحبت میدارد، اوستا نیز نام سرزمینهای گیلان (سرزمین جنگلی)، مازندران (سرزمین خوشی و کامجویی) و گرگان (سرزمین محروسه= سومر) را ورنه (سرزمین پناهگاهی و محروسه) و وهرکانه (منطقه نیکو و سالم) نامیده است. نام بومی این منطقه یعنی کادوسیان (کادو-شیان، به معنی مردم سرزمین آرزویی و دلپذیر) گواه بارز دیگری بر این امر است. جالب است که شاهنامه کادوسیان را تحت نام کاتوزیان ملت جمشید (سپیتمه، داماد و ولیعهد آستیاگ و پدر سپیتاک زرتشت/بردیبه داماد و پسر خوانده کورش) آورده که در ولایات جنوب کوهستان قفقاز فرمان می رانده است. از این جا معلوم میشود که ور جمشید (بهشت جمشید) هم در اصل همان سرزمین گیلان (دیلمان، دیلمون سومریها و اکدیای بابل) بوده است. اوتنایشتیم (نوح) نقش این جهانی در واقع همان انا (ایزد دیلمون= معبد آباها)/انکی خدای خرد آباها و زمین بابلیها است که مکانش دریای مازندران به شمار میرفته است. ایرانیان باستان او را با خدا-پادشاهان اساطیری معروف جمشید و هوشنگ (مانو هندوان=دانا) مطابقت داده اند. نامهای اوستایی گیلان یعنی ور و ورنه که در اوستا رابطه با جمشید(سپیتمه) و فریدون (کورش سوم) قید شده اند مترادف هم به معنی سرزمین محروسه و پناهگاهی می باشند. بر این اساس به نظر میرسد در پیدایی نام پل چینوت، پل صراط و اعراف نام سرزمین پارت (پرتو یعنی پل و گذرگاه) در جوار سرزمین گرگان (سرزمین محروسه) الهام گر بوده است. می دانیم مردم گرگان برای حفاظت جان و اموال خویش از دستبرد داهه های تورانی حصار گلی عظیمی را در مرزهای شمالیشان احداث کرده بودند که هنوز آثار آن باقی است. در رابطه با نام مازندران باید افزود که این نام را می توان از ریشه اوستایی منذنه یعنی سرزمین خوشی و کامجویی به عبارت دیگر بهشت گرفت. این معنی کلمه منذنه در مورد خود آشوریان با مفهوم نام پایتخت آنان یعنی نینوا (یعنی شهر رفاه و آسایش) مطابق میشده است. بنابراین وجه اشتراکی در معنی نام مازندران و شهر نینوا ی آشوریان وجود داشته است که از زمان لشکرکشی آشوریان حدود سال ۶۶۸ پیش از میلاد به مازندران این دو معنی به هم رسیده اند: لشکریان آشوری به سرداری رئیس رئیسان شانابوشو برای تسلیم خشنربتی (کیکاس) که پایتختش را در مقابل تهاجم آشور از کاشان بدان سوی البرز به شهر آمل انتقال داده بود، حمله ور شده بودند. اما در زیر حصار شهر آمل مازندران گرفتار حمله بیر مازندران آترادات پیشوای مردان (سکائیای آماردی) یا همان گرشاسپ/رستم و سپاهیان آماردیش واقع شده و قتل عام گردیدند و ابر قدرت برده داران آشوری اولین شکست بزرگ تاریخی و بسیار تلخ خود را از دست آماردان و مادها تجربه نمودند. لابد این معنی کلمه منذنه به همراه سنت مدارسالاری طبریای نام مازندران و مزی/مزنه(مز-زنه) اوستا را پدید آورده است. چنانکه می دانیم فردوسی در شاهنامه به هنگام شرح حماسه پیروزی بزرگ

ایرانیان (مادها و آماردان) بر دیوان مازندران (آشوریان مهاجم به مازندران) از مازندران بسان بهشت روی زمینی یاد کرده است.

چنین گفت کز شهر مازندران یکی خوشنوازم زرامشگران

.....  
ب ه بریط چو بایست بر ساخت رود بر آورد مازندرانی سرود  
که مازندران شهر ما یاد باد همیشه برو بومش آباد باد  
که در بوستانش همیشه گلست بکوه اندرون لاله و سنبلست  
هوا خوشگوار و زمین پرنگار نه گرم و نه سرد و همیشه بهار  
نوازنده بلبل ب ه باغ اندرون گرازنده آهو براغ اندرون  
همیشه نیاساید از جست و جوی همه ساله هر جای، رنگست و بوی  
گلابست گوئی بجویش روان همی شاد گردد زبویش روان  
دی و بهمن و آذر و فرودین همیشه پر از لاله بینی زمین  
همه ساله خندان لب جو بیار بهر جای باز شکاری بکار  
سراسر همه کشور آراسته ز دینار و دیبا و از خواسته  
بتان پرستده با تاج زر همان نامداران زرین کمر  
کسی کاندر آن بوم آباد نیست بکام از دل و جان خود شاد نیست  
چو کاوس بشنید از او این سخن یکی تازه اندیشه افکند بن  
دل رزمجویش بیست اندر آن که لشگر کشد سوی مازندران

اینک مطالب پایگاه علوم و معارف اسلامی را ضمن دو مقاله متواتر بی کم و کاست در اینجا نقل می نمایم:  
در صراط و معنای آن در روز قیامت :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ  
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آئِلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.  
قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغَيِّرَ لَهُمْ وَ لَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا \* إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ كَانَ ذَلِكَ  
عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا . [ ۱ ]

«بدرستی که آن کسانی که کافر شدند و ستم نمودند، البته چنین نیست که خداوند ایشان را بیمارزد، و چنین نیست که خداوند به راهی ایشان را رهبری کند مگر به راه دوزخ که در آن جاودان و مخلد بمانند؛ و این عمل برای خدا کاری آسان است.»  
دوزخ دارای صراط است

از این آیه استفاده میشود که جهنم دارای طریق و راهی است که کافران و ظالمان از آن راه به جهنم میرسند، و این طریقی است که می پیمایند.

أَحْسِرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَرْوَاهُمْ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ \* مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ \* وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ  
مَسْئُولُونَ \*

مَا لَكُمْ لَا تَنصَرُونَ \* بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مَسْتَسْلِمُونَ . [ ۲ ]

«اینک در موقف قیامت و بازپرسی در حشر حاضر کنید کسانی را که ستم کرده اند! و نیز جفت هایشان را و آنچه را که غیر از خداوند معبود قرار دادند! و جملگی را بسوی صراط جهنم هدایت کنید! و همه را در موقف سوال و عرض نگاه دارید؛ که البته آنها مورد سوال و بازپرسی قرار میگیرند که: چرا شما یکدیگر را در راه خدا و کمال تقرب خود یاری نکردید؟ و البته همه آنها در آن روز به حال ذلت و تسلیم در می آیند.»

در آیه شریفه نیز راهی بسوی جحیم بیان شده است و مراد از جحیم همان دوزخ و جهنم است، زیرا هر آتشی که در هوا و مسیر باد قرار گیرد و یا بوسیله دستگاه دم کوره به آن پیوسته هوا دهند و برافروختگی و آتشگیری او شدید باشد آن را جحیم گویند. و از مادهی جَحَمَتِ النَّارُ جَحْمًا وَ جَحْمًا، وَ جَحَمَتِ النَّارُ جُحُومًا به معنای روشن شدن و آتش گرفتن مادهی آتشی و اضطرام و لهیب آوردن آن؛ و از باب جَحَم - جَحْمًا متعدی آن، یعنی آتش زدن و برافروختن و آتش انداختن و شعله ور کردن آن استعمال شده است.

صراط بسوی جهنم یکی از منزلی است که کافران و ستمگران در پیش دارند. و راهی است که مومنان نیز باید از آن عبور کنند و به بهشت بروند، و این راه یا روی جهنم و یا داخل آنست؛ و به قول معروف پلی است که زده میشود و از آن باید عبور مردم باشد. و عوام آنرا پل صراط میگویند، و البته این تعبیر غلط است چون

پل و صراط یک معنی دارد و اضافه اسم به مرادف خود صحیح نیست؛ نظیر شب لیلۃ الرّغائب و سنگ حجر الاسود.

باری، باید دانست که آیا این پل کجا زده میشود؟ روی جهنّم و یا در داخل آن؟ و آیا باید همه افراد از روی آن عبور کنند یا بعضی؟ و آیا هر کس بخواهد به بهشت برود حتماً باید از این صراط بگذرد یا نه بهشت راه دیگر هم دارد؟ و اصولاً حقیقت صراط چیست؟ چرا انسان برای اینکه در بهشت برود از روی این پل باید عبور کند؟ چه ملازمه‌ای است بین بهشت رفتن و عبور از صراط نمودن؟

شک نیست که تمام افراد بشر که در دنیا زندگی میکنند، هر یک در باطن و وجدان خود یک هدف و مقصدی دارند که برای وصول به آن هدف حرکت میکنند؛ اعمّ از اینکه آن مقصد را بدانند و یا ندانند. و در هر حال خواه و ناخواه هر کس در ذات و واقعیت خود روی آن مقصد در حرکت است، و افعال و اعمالی که انجام میدهد روی غرضی است که میخواهد نقاط ضعف را در خود ترمیم کند و حاجات باطنی و نفسانی خود را بواسطه این اعمالی که بجای می‌آورد برآورده کند.

هر نفسی راه خاصی به سوی خدا دارد

ما در دنیا زیست می‌کنیم، و یک سال و دو سال و بیشتر رو به جلو می‌رویم تا زمان مرگ فرا میرسد و باید از اینجا ارتحال نمائیم؛ و در این امر تردیدی نیست. و بنابراین در دوران زندگی، ما در باطن خود سیری داریم و بسوی هدفی در تکاپو هستیم، و مسلماً این سیر در مسافت‌های مکانی دنیا نیست که از نقطه‌ای شروع کنیم و به نقطه دیگری

برسیم، بلکه در باطن خودمان این سیر و دگرگونی برای ما حاصل میشود.

هر کس از افراد بشر، سیاه، سفید، مومن، کافر، منافق این سیر را دارد و در ملکات خود سیر میکند، و برای جبران نقاط ضعفی که در نفسش موجود است و در خود می‌یابد این حرکات خارجی را انجام میدهد. و این سفر را به پایان میرساند، به گمان اینکه آنها میتوانند گم شده‌ی خود را به دست آورند و نقاط ضعف خود را ترمیم کنند.

و نیز شکی نیست در اینکه افراد بشر در عین آنکه همه دارای غرائزی هستند، ولی آن غرائز و ملکات در آنها متفاوت است. بعضی‌ها از هنگام خلقت شجاعند و بعضی‌ها جبان و ترسو و بعضی‌ها متوسط‌الحوالند، آنها هم به درجات و مراتب مختلف. بعضی‌ها از زمان کودکی حیّی هستند یعنی با حیا و بعضی‌ها خیلی بارز و ظاهر و شگفته؛ و همچنین در سائر صفات مثل بخل و حسد و کینه و حس انتقام و صفات حسنه افراد متفاوتند. ولی هر کدام از اینها روی ملکات و غرائز خودشان سیر می‌کنند و باید آن ملکات را به حال اعتدال در آورند.

هر کس باید خودش را در آن موقعیت و ظرفیتی که هست تکمیل کند، و خود را یک انسان متوسط و معتدلی قرار دهد که آن اخلاق و ملکاتش جنبه افراط و تفریط نداشته باشد و انسان پسندیده‌ای باشد.

بنابراین هر کس از طریق نفس خودش یک راه خاصی بسوی پروردگار دارد، و لذا بزرگان از اهل حکمت فرموده‌اند: الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ. «راه‌هایی که بسوی خدا موجود است به

تعداد نفس‌ها و جان‌های مخلوقات است.» یعنی هر موجودی از نقطه نظر آن نفسانیت خاصی که دارد یک راه بخصوص از باطن خود به خدا دارد.

و البته این عین عبارت آیه و یا حدیثی نیست، ولیکن گفتار بزرگانست و درست هم هست.

و از این گذشته انبیاء و اولیاء آمده‌اند تا انسان را به خدا دعوت کنند، و از نقطه نظر باطن و وجدان گذشته، از خارج برنامه‌ای برای او قرار دهند که انسان بر اساس آن برنامه عمل کند و به مقصود برسد. آن راه‌هایی را هم که برای وصول به مقصود معین کرده‌اند مختلف است.

شرایع الهیه با اینکه همه دعوت به توحید می‌کنند ولی از جهت قوانین و فرامین بر حسب تکامل تفاوت دارند. مثلاً شریعت حضرت موسی غیر از شریعت حضرت عیسی است، شریعت حضرت ابراهیم یک منهای خاصی دارد، شریعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که متمم و مکمل تمام شرایع است آن صراط مستقیم را نشان میدهد که در تمام قوا انسان را از حال افراط و تفریط در صراط وسطیت و عدالت می‌آورد و به اقصر فاصله و در اسرع وقت به مقصود میرساند.

مثلاً حضرت نوح طبق گفته‌ی قرآن در روی زمین و در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال زندگی کرد، ولیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدّت زندگی دنیوی‌شان شصت و سه سال بود و دارای مقامات و درجاتی بودند که مسلماً حضرت نوح با آنکه پدر بزرگ آن حضرت بود نداشت؛ و از نقطه نظر مکتب شاگرد این مکتب، و از ولایت و روحانیت این فرزند بهرمنند می‌گشت.

وَإِنِّي وَإِنْ كُنْتُ ابْنُ آدَمَ صُورَهٗ قَلِي فِيهِ مَعْنَى شَاهِدٌ بِأَبَوْتِي [۳]

«و حقا من اگر چه از نقطه نظر صورت فرزند آدم ابوالبشر هستم، ولیکن از جهت باطن و حقیقت در من معنایی وجود دارد که گواهی میدهد که من پدر او هستم.»

و لذا می‌بینیم حضرت آدم بوالبشر و حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سائر انبیاء علی نبینا و آله و علیهم الصلوٰه و السلام برای رفع موانع غیبی و باز شدن سبیل سلام و طیّ معارج و مدارج قُرب، به انوار طیبیه

پنج تن آل عبا توسل می‌جسته‌اند. و بنابراین راههای باطنی ایشان بسوی خدا مختلف بوده و تمام این راهها هم موصل به مطلوب و مقام قرب و معرفت حضرت حق بوده است.  
در آیه مبارکه:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ صُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ [۴].

«کسانی که در راه ما جهاد می‌کنند، ما آنها را به راههای خود هدایت مینمائیم.»

صراط مستقیم واحد است و سبل سلام متعدد

ملاحظه میشود که سبل (یعنی راه) به صیغه جمع آمده است، یعنی برای وصول به خدا و کسب مقام تقرب و خلوص خداوند راههایی وجود دارد؛ اما صراط مستقیم واحد است و نمی‌تواند بیش از یکی باشد.

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ. [۵]

«راه مستقیم را به ما نشان بده و ما را به آن راه هدایت کن! راه کسانی که بر ایشان نعمت عنایت نمودی!»

وَ إِذْ لَأْتِيَهُمْ مِّنْ لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَ لَهْدِيَهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا [۶].

کسانی که تسلیم محض خدا و رسول خدا باشند و در برابر فرامین خدا چون و چرا نداشته باشند و نسبت به مواعظ و اندرزهای حق مطیع محض باشند، این امر برای آنان پسندیده و اختیار شده است و موجب قدم راسخ و گام راستین میباشند؛ و در نتیجه از جانب خدا به آنان اجری عظیمی خواهد رسید، و در صراط مستقیم خداوند هدایتشان خواهد فرمود.

در قرآن مجید صراط مستقیم در سی و سه مورد آمده است، به لفظ مستقیم فقط؛ و در همه جا به لفظ واحد آمده است؛ و اصولاً در قرآن صراط به صیغه جمع مانند صُرُطْ نیامده است.

و اما سبیل به صیغه جمع زیاد آمده است؛ مانند:

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ وَ سُبُلَ السَّلَامِ. [۷]

«خداوند بواسطه قرآن کریم کسانی را که از مقام رضای خدا پیروی کنند به سبل سلام هدایت میکند.»

ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْئَلِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا. [۸]

«(خداوند به زینور عسل وحی فرستاد که...) سپس از تمام ثمرات بخور و راههای پروردگارت را به حال تسلیم و انقیاد و مذلت بپیم!»

وَ مَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا. [۹]

«(پیامبران در پاسخ طواغیت و مستکبران جهان گفتند:) چرا ما بر

خدای خودمان توکل ننمائیم و امور خود را به او نسپاریم در حالیکه او راههای ما را بسوی مقام قرب خود به ما هدایت کرد.»

و از اینجا استفاده میشود که راههای بسوی خدا بسیار است؛ ولی صراط مستقیم تنها یکی است و تمام این راهها به مقدار نزدیک بودنش به راه مستقیمی که اقصر فاصله بین بنده و بین خداست، از صراط مستقیم بهره دارند.

پس هر چه زاویهی انحراف آن سبل از راه راست تصویری و توهمی که بین این دو نقطه است بیشتر باشد، بهره‌ی آن سبل از صراط مستقیم کمتر؛ و هر چه زاویه انحرافشان کمتر باشد بهره‌شان از صراط مستقیم بیشتر است.

باری انسان در دنیا قدم میگذارد، خواه از مکتب انبیاء استفاده کند و یا نکند، سیر خود را در دنیا میکند و میمیرد و در باطنش راهی داشته است که به تربیت انبیاء به کمال و تمام رسیده و یا نرسیده است؛ بالاخره در باطن خود پیوسته حرکت و سیری داشته است. در این حقیقت که شکی نیست.

این راهی که انسان در دنیا بسوی خدا داشته است، در عالم قیامت ظهور و بروزی دارد. چون سابقاً دانستیم که تمام موجودات و افعال این عالم ماده و طبع و عالم ملک و شهادت، در آن عالم غیب و ملکوت یک صورت ملکوتی دارند. یکی از چیزهایی که در اینجا صورت ملکوتی دارد همین سیر نفسانی انسان است رو به مبدأ خود که در آنجا صورت ملکوتیش همان صراط است.

و شکی نیست که این صراط را انسان در دنیا داشته است. و چون هر کس در دنیا یک صراط دارد، در آخرت هم همان صراط را به صورت ملکوتی آن عالم دارد. و صراط دنیا که در عالم طبع و ماده، در عالم شهوت، در عالم غضب، در عالم اوهام و اعتباریات، دنیا را اداره میکند، و روی امور اعتباریه پیوند میدهد و موجودات متفرق را بر اساس همین اعتبار به هم متصل میکند، باید در قیامت صورت ملکوتی که بروز صورت ملکوتی است داشته باشد.

بنابراین تمام افراد بشر که در دنیا آمدند و از دنیا میروند؛ اصل ظهور و بروز دنیا در قیامت، جهنم است، و راهی که انسان از دنیا به بهشت دارد صراطی است در جهنم که باید از آن عبور کند و به بهشت برسد.

چون هر چیزی که انسان را از خدا دور کند جهنم است. مراد از دنیا زندگی کردن بر روی زمین نیست، بلکه زندگی کردن در عالم تعلقات است. هر فردی که در دنیا می‌آید تعلقاتی پیدا میکند؛ ظهور و بروز این تعلقات جدا کنند و غافل‌کننده‌ی از خدا در آخرت، جهنم است. در آیه شریفه داریم:

تمام افراد باید از جهنم عبور کنند

وَإِنْ مِنْكُمْ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ إِذْ قَرَّبَهُمَا وَإِسْحَاقَ إِذْ قَرَّبَهُ وَإِسْحَاقَ إِذْ قَرَّبَهُ وَابْرَاهِيمَ إِذْ قَرَّبَهُ كَانُوا أَتَقْوَىٰ فَرِيقًا ۚ وَذُرِّيَّةَ نُوْحٍ الْبَرِيَّةِ [۱۰]

«و یک فرد از شما نیست مگر اینکه وارد جهنم میشود! و این حکم ای پیغمبر، حکم حتمی و قضاء لازمی است که پروردگارت بر عهده‌ی خود نهاده است! و پس از ورود در جهنم ما کسانی را که تقوی پیشه ساخته‌اند نجات میدهیم، و میگذاریم که ستمگران در دوزخ به رو به زانو در افتاده بپایه و رها بمانند.» و آیات قبل از این چنین است:

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَعَدَّ اللَّهُ لِيَوْمَئِذٍ جَهَنَّمَ ۚ أَلَمْ يَكُن لَنَا بَدَلٌ يُكَفِّرُ بَعْدَ ذَلِكَ أَعْمَىٰ ۖ أَفَلَا يَدْرِكُهُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُن لَنَا شَيْئًا ۚ فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ۚ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا ۚ ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا [۱۱].

«و انسان چنین میگوید که: آیا اگر من بمیرم هر آینه بطور

یقین زنده از میان قبر بر خواهم خاست؟ آیا این انسان نمی‌داند که سابقاً هیچ چیز نبوده، و ما او را از هیچ آفریده‌ایم؟ ای پیغمبر! به پروردگار تو سوگند که ما انسان و شیاطین را محشور می‌کنیم و سپس همه را به زانو در افتاده در اطراف جهنم حاضر می‌سازیم، و پس از آن ما از هر گروه و دسته‌ای آن کس را که طغیان و سرکشی او بر خداوند رحمن شدیدتر باشد بیرون می‌کشیم؛ و آنگاه آن افرادی را که سزاوارتر به آتش دوزخند البته ما بهتر می‌شناسیم.»

باری، از جمله وَ إِنْ مِنْكُمْ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ إِذْ قَرَّبَهُمَا وَإِسْحَاقَ إِذْ قَرَّبَهُ وَابْرَاهِيمَ إِذْ قَرَّبَهُ كَانُوا أَتَقْوَىٰ فَرِيقًا ۚ وَذُرِّيَّةَ نُوْحٍ الْبَرِيَّةِ و حصر بین نفی و اثبات است؛ استفاده میشود که تمام افراد بشر بدون استثناء: کافران، منافقان، مومنان، همه و همه وارد جهنم میشوند. از رسول خدا پرسیدند: آیا شما هم وارد جهنم می‌شوید؟ فرمود: آری، ولی ما مانند برق خاطف به سرعت عبور می‌کنیم.

وقتی این آیه وارد شد، در روایت است که آنقدر رسول الله گریه کردند که زمین‌تر شد. و بعد به دنبالش این جمله آمد: ثُمَّ نَجَّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ ذُرِّيَّةَ نُوْحٍ الْبَرِيَّةِ فِيهَا جِثِيًّا . چون تمام امت را خدا به جهنم میبرد، و بار تمام امت به دوش رسول خداست و او حمیم و دلسوز است بر آنها، لذا گریه میکند از روی ترحم. حال باید دید سرش چیست که همه وارد جهنم میشوند؟

سرش اینست که جهنم در آخرت مظهر دنیاست در اینجا، و انبیاء و ائمه و اولیاء هم در این دنیا آمدند، پس همه در جهنم آمدند

و از این جهنم باید به بهشت بروند. چون دنیا پل آخرت و جهنم پل بهشت است، و رسیدن به بهشت و مقام قرب حضرت حق بدون آمدن در دنیا و مجاهدات نفسانیه ممکن نیست؛ پس همه باید در این جهنم بیایند و سپس خلاص شوند.

چرا پیامبران چون برق از جهنم عبور میکنند

آن کسانی که مانند پیامبران در دنیا می‌آیند و میروند و هیچ آلوده نمی‌شوند، و رنگ و بوی دنیا را بخود نمی‌گیرند، و زن و فرزند و کسب و تجارت آنها را از خدا باز نمی‌دارد؛ آنان بسرعت برق از آن عبور می‌کنند. و به مصداق آیه شریفه:

رَجُلًا لَّا تُلْهِمُهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَّا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِتْيَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْبُصُرُ [۱۲].

«مردانی هستند که هیچ خرید و فروش و کسب و کار آنان را از یاد خدا و اقامه نماز و دادن زکات باز نمیدارد، و از روزی که دلها و چشمها در آن روز دگرگون میشود سخت در هراسند.»

أبدأ از دنیا آلوده نشده‌اند، و دنیا نتوانسته است آنان را بخود سوق دهد و گرایش دهد.

و بنابراین چون از طرفی در دنیا آمده و رفته‌اند پس در جهنم آمده‌اند و خارج شده‌اند؛ و از طرف دیگر چون در اینجا محبت دنیا را بخود نخریدند و آلوده نشدند لذا در این دنیا وقوف نکرده‌اند و چون برق گذشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این جهان یعنی در روی زمین شصت و سه سال درنگ فرمود، ولی یک لحظه در دنیا نبود. دنیا یعنی

تعلق و محبت به غیر خدا و دلبستگی به زینت‌های آن، و گرایش به عالم غرور و باطل.

پس پیامبر در روی زمین درنگ کرد ولی در دنیا درنگ نکرد. و چون روی زمین آمد بدون یک لحظه تأمل و توقف بر ریاست و جاه و حب مال و سائر تعلقات دنیوی، کالبترق الخاطف به سرعت از آن عبور کرد.

دنیا یعنی عالم اعتبار، حقائق را کنار زدن، و به اعتباریات مشغول شدن، و پشت حجاب ظلمانی ماندن، و از سطح انسانیت تنازل نمودن و در حدود افکار بهائم و شیاطین زیست کردن. چقدر زندگی رسول الله اینچنین

بوده است؟ هیچ هیچ. اصلاً زندگانی پیغمبر اکرم اینچنین نبوده است. پیامبر اکرم در تمام مدّت عمر تا هنگام رحلت یک دقیقه مانند مردم دنیا روی هدف و مقصد دنیا زندگی نکرد.

در روایت داریم که انبیاء و اولیاء از صراط کالبرق الخاطف میگذرند. شما هنگام برق زدن آسمان، آسمان را دیده‌اید؟ چگونه آن برق به شما میرسد و چشم را خیره میکند؛ با همین سرعت آنها از صراط عبور میکنند. دنیا پل است و حتماً باید از جهنم بگذرند؛ انبیاء که به عالم اعتبار وارد شدند ولیکن عبورشان زمانی طول نکشید، چون دل ندادند؛ در آنجا هم از صراط چون برق میگذرند.

از انبیاء و ائمّه و اولیاء گذشته، افراد دیگر که در درجات مختلف پائین‌تری هستند و به دنیا دل داده‌اند، به حسب اختلاف درجات و بستگی آنها به دنیا عبورشان مختلف است.

افرادی در دنیا آمده‌اند و مومن هم بوده‌اند ولیکن برای وصول به مقام توحید و قطع علاقه کئیّه از دنیا دچار ابتلائی می‌شده‌اند؛ آنان هم از صراط عبور میکنند، غایه الامر نه به آن سرعت بلکه به سرعت باد.

افرادی اهل آخرت هستند و نمی‌توان آنان را از اشقیاء شمرد، بلکه از اصحاب الیمین‌اند، اهل گناه هم نیستند، ولی آن عشق و شور و جذبه اهل توحید که چون جرّقه آتش، او هام و اعتبارات را بسوزانند در سرشان نیست، و دنبال خدا هم می‌گشته‌اند ولی نه با آن همت بُرنده و عزم کوبنده و با آن سرعت قاطع؛ اینها از روی صراط مانند آدم اسب سوار عبور می‌کنند، آتش هم به آنها نمیرسد؛ اما به همان مقداری که چون اسب سواری از پلی عبور کند و در زیر آن آتش باشد به او حرارت میرسد، به همان مقدار اصحاب الیمین در طول عبور از صراط گرمای آتش را احساس می‌نمایند.

و بعضی دیگر در عین آنکه از اصحاب الیمین هستند اما به این قدر پاک و پاکیزه نیستند قدری تقصیر و خطا هم نموده و گناهایی هم داشته‌اند و خداوند آنان را آمرزیده، اینها از روی پل مانند آدم پیاده عبور میکنند.

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّيْمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ... [۱۳]

«آن کسانی که از گناهان کبیره و قبائح اعمال اجتناب می‌ورزند مگر از خطاها و گناهان کوچک. چون پروردگار تو ای پیغمبر مقام

مغفرتش بسیار باز و وسیع است.»

اینچنین افرادی همانطور که بعداً در بحث شفاعت خواهد آمد بدون شفاعت به بهشت میروند، ولی البتّه مانند کسی که بخواهد مثلاً پیاده از روی چنین پلی عبور کند البتّه مشکلتر است از کسی که با اسب می‌رود.

لابد منظرهی آتش را بیشتر می‌بیند، و از حرارت آن بیشتر متأثر میگردد.

بعضی از افراد مرتکب گناهان کبیره شده‌اند ولی چون دارای ایمان راسخ بوده‌اند مورد شفاعت قرار گرفته‌اند، اینها آهسته و لنگان میگذرند.

و افراد ظالم و کافر به جهنم می‌افتند، و چقدر جهنمشان طول بکشد خدا میداند. البتّه درجات ظلم و کفر مختلف است؛ آنقدر باید بمانند تا آتش آنها را تطهیر کند: یک ماه، دو ماه، یک سال، دو سال، ده سال، هزار سال، خدا میداند چقدر می‌مانند؛ چون روز قیامت پنجاه هزار سال است و بالاخره باید آنقدر بمانند تا بیرون آیند. مگر افرادی که در آتش مخلدند یعنی بطور جاودان باید بمانند؛ آنان افرادی هستند که وجودشان آتش شده است و ان‌شاءالله تعالی در بحث جهنم از خصوصیات احوال مخلدین در آتش گفتگو خواهد شد.

کسانی که از آتش بیرون می‌آیند، در حوض کوثر غسل می‌کنند و آن تاریکی‌ها و خرابی‌ها به برکت ولایت از بین می‌رود و پاک و پاکیزه به بهشت میروند.

آیا این صراط بر روی جهنم زده میشود و یا در داخل آنست؛ ما در این باره روایتی نداریم، ولیکن روایتی را که شارح مطالب مذکوره است در «مجمع البیان» از ابن مسعود نقل میکند که:

مراتب عبور مردم از صراط در قیامت

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قَالَ: يَرِدُ النَّاسُ النَّارَ ثُمَّ يَصْدُونَ بِأَعْمَالِهِمْ؛ فَأَوْلَهُمْ كَلْمَعُ الْبَرْقِ، ثُمَّ كَمَرُ الرَّيْحِ، ثُمَّ كَحَضْرُ الْقُرْسِ، ثُمَّ كَالرَّأْكَبِ، ثُمَّ كَشِدِّ الرَّجْلِ، ثُمَّ كَمَشْيِهِ.

«از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت میکند که فرمودند: مردم بواسطه اعمالشان داخل در آتش میشوند و سپس از آتش خارج میشوند؛ پس اول آنان به سرعت برق چشم، از آن گذشته مانند سرعت وزش باد، و از آن گذشته مانند سرعت اسب تندرو در حال دویدن، و پس از آن مانند شخص سواره، و پس از آن مانند سرعت کسی که میدود، و پس از آن مانند سرعت کسی که راه می‌رود.» [۱۴]

و در «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» وارد است که:

الصُّرَّاطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ.

«پل جهنم که از آن به بهشت میروند از مو باریکتر و از شمشیر برنده‌تر است.»

این همان صراط مستقیم است که صراط علی بن ابی‌طالب است که حقاً چقدر باریک و چه اندازه تیز است. شما اعمال امیرالمومنین علیه السلام را در نظر بگیرید! و ببینید در هر لحظه در تمام جهات مراعات کردن ظاهر و باطن، و جمع بین عوالم، و دادن حقّ هر ذی‌حقی را به او، و در عالم وحدت رفتن، و احکام آن را با عالم کثرت مخلوط نکردن، و حقّ

عالم کثرت را ادا کردن، در مقام عبودیت حضرت حقّ عبد صرف بودن، و آثار توحید او را در جمیع عوالم و در تمام حرکات و سکانات مراعات نمودن، و تمام جهات لازم درجات و مراتب سلوک و مجاهده را بنحو اعلی و اتمّ رعایت کردن، آن هم نه تنها در یک لحظه و دو لحظه بلکه در تمام دوران مدّت حیات؛ ببینید چقدر لطیف و عمیق و دقیق است، و چقدر برّنده و دارای احتیاط و مراقبت.

و البته به مجرد مختصر انحراف انسان در جهتم نمی‌افتد، ولیکن حقّ آن صراط مستقیمی که به این دقت است نیز ادا نشده و به قدر انحرافش بهره از صراط مستقیم کمتر دارد. و به هر مقداری که انحراف از این صراط بیشتر باشد خطرش بیشتر است، و از این خصوصیت استقامت در طریق بهره‌ی کمتری دارد.

و البته این صراط مستقیم همان است که حضرت باقر علیه السّلام درباره‌ی آن میفرماید از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است. و اختلاف عبور مردم از آن مانند برق خاطف و وزش باد و دویدن و حرکت سواره و حرکت پیاده، به همان درجه اختلاف رویه و سلوک آنها با آن حضرت است.

و حقیقت مطلب اینست که انسان باید در دنیا زندگی کند، و از آن برای عوالم دیگر بگذرد و عبور کند. اگر همانطور که انبیاء و ائمّه‌ی طاهرین زندگی کردند توأم با صدق و امانت و توحید باشد، خوب عبور میکند؛ و گرنه نه. صراط همان صورت واقعیّه حقیقیّه انسانیت است؛ و حقیقت آن صورت، مسیر و راه علیّ بن ابی‌طالب

است. امیرالمومنین علیه السّلام در دنیا زراعت کرد، باغ تهیه کرد، قنات جاری کرد، نخلستان ایجاد کرد، ولی آلوده نشد. از دواج کرد، و فرزندان آورد، آلوده نشد. حکومت نمود و آلوده نشد.

این غیر از اقسام کارهای مردم است. امیرالمومنین از این اعمال جز نفس عمل غرضی و مقصدی نداشت. جز خدا نیّتی نداشت. مردم برای نیّت‌ها انجام میدهند، و این همان مفرّق طرق اولیاء خدا با سائر افراد مردم است؛ اولیای خدا کارشان رنگ خدائی دارد و هیچ رنگی از آن نیکوتر نیست.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً [۱۵]

اولیاء خدا در عبور از صراط‌دهشت ندارند

البته اولیاء خدا هم مقام و مرتبه امیرالمومنین را پیدا نمی‌کنند، اما از نقطه نظر پیروی از آن حضرت ممکن است صراطشان مستقیم گردد و آنان نیز گالبرق الخاطف از صراط عبور کنند. چون به مقام مقربین و مخلصین رسیده‌اند، و کسی که بدین مقام رسد دیگر آتش برای او معنی ندارد.

و البته هم باید چنین باشد، زیرا که آنها امامند برای اینکه دست مردم را بگیرند و همانند خود حرکت دهند، و الا معنای امامت صادق نیست.

اینان کسانی هستند که در صراط مستقیم سیر دارند و چنین افرادی غصّه و اندوه ندارند.

لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ [۱۶]

«دهشت و تکان بزرگترین، آنان را به وحشت و هراس

نمی‌اندازد.»

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ وَ خَيْرٌ مِّنْهَا وَ هُمْ مِّنْ فَرَعٍ يَوْمَئِذٍ ءَامُونَ [۱۷]

«کسی که حسنه‌ای بیاورد برای او پسندیده است؛ و ایشان از دهشت و اضطراب آن روز در امانند.»

وَ إِذَا لَأَتَيْنَهُمْ مِّنْ لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا \* وَ لَهَدَيْنَهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا [۱۸]

افرادی که تسلیم محض خدا و رسول باشند، و در مرافعات و مخاصمات خود فقط به رسول الله رجوع نموده و حکم آن حضرت را از جان و دل بپذیرند، آنان مومن حقیقی بوده و خداوند میفرماید: «و در آن وقت بنابراین ما از نزد خود به آنها مزد عظیمی میدهم و هر آینه آنان را در صراط مستقیم هدایت می‌نمائیم!»

و چون راهشان راست و استوار است به یک لحظه از این طرف جهتم به آن طرف میرسند! و مانند انبیاء و اولیاء هیچ آلودگی ندارند؛ هیچ هیچ. این لازمه مقام تسلیم و اطاعت است که آنان را با انبیاء و اولیاء معیت میدهد و همشین میکند و از صراط مستقیم برخوردار می‌نماید. و این همان صراطی است که ما در شبانه روز چندین مرتبه می‌گوئیم: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ، و هدایت به آن را به تمام معنی از خداوند تقاضا می‌نمائیم!

خلاصه هر کس در دنیا مطیع محض خدا و رسول خدا باشد، و در کارهای خود هیچ چون و چرا نکند، و در برابر خواسته‌های آنان

از خود اظهار سلیقه و ردّ و ایراد ننماید؛ خداوند او را بدین مقام موقّق میکند.

و آنان از روی پل حرکت میکنند چون برق.

ولیکن أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فَأَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ ؛ [۱۹] کسانی که از یاران و گروه سمت راست هستند، از سعیدان و نیکبختان هستند ولیکن آن قاطعیت در امر توحید را ندارند و آن معیت با رسولان و اطاعت صرف که چون شمشیر برنده است و یا آن گونه دقت که چون مو باریک است در آنها نیست، و اسرار خفیّه پیامبران و امامان را نمی‌توانند تحمل نمایند، و لقاء الله را ادراک نکرده‌اند، و اِلَهِي مَا



عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ عِقَابِكَ وَ لَا طَمَعًا فِي ثَوَابِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ [۲۰] را چون بزرگان و پیش کسوتان راستین و سابقین نمی فهمند.

میگویند: خدایا ما در دنیا آمدیم زندگی کنیم و به ما دستور هائی دادی که چنین بکن و چنان نکن! و ما مال حرام نمی خوریم، دزدی نمی کنیم، قمار نمی کنیم، به نوامیس مردم تعدی نمی نماییم؛ ولی ما طالب عیش در دنیا هستیم، غذای لذیذ می خوریم، و همانطور که به ما وعده داده ای حورالعین می خواهیم، جنات و آنهار می خواهیم، و ما به این چیزها اشتها داریم؛ و هر چه خدا بفرماید: من اینها را به شما میدهم ولی شما قصد همت بر آنها نکنید، و نظر خود را بالاتر کنید، ببینید امامتان چه میخواست!

هر که کارد، قصد گندم بایش  
گاه خود اندر تبع می آیدش  
میگویند: آن امام ما بود، آن علی بن ابی طالب بود؛ به ما چه مربوط؟

باری اینان آدمهای خوبی هستند و صالح العمل، ولی آن خصوصیات درشان نیست، و آن دقت صراط را ندارند. و اینها به هر مقداری که به دنیا تعلق دارند، به همان مقدار عبورشان از صراط به طول می انجامد. چون گفتیم که باید از دنیا به آخرت رسید و از جهنم و صراط داخل در بهشت شد، و الا قبل از آمدن به دنیا هم ما داخل بهشت بودیم، ولیکن آن بهشت استعداد و قابلیت بود نه بهشت فعلیت، و بین بهشتی که ما می خواهیم برویم و کمر بسته ایم و بار سفر و زاد و راحله تهیه کرده ایم و بین بهشتی که سابقاً بوده ایم فاصله بسیار است، یک صد هزار سال مسافت است؛ این کجا و آن کجا؟

شگر مازندران و شگر هندوستان  
هر دو شیرین اند اما این کجا و آن کجا  
دانهی فلفل سیاه و خال مرویان سیاه  
هر دو جان سوزند اما این کجا و آن کجا  
عیناً مانند یک درخت بزرگ و پهناور سیب که شاخ و برگش در اطراف، آنرا چون روضه رضوان نموده و هزار عدد سیب سهیل زده بر آن طنازی و دلربائی دارد؛ با یک دانه تخم سیب. این درخت سیب همان دانه تخم است و آن دانه همین درخت است، اما این کجا و آن کجا؟ چقدر فاصله است؟ این فعلیت است، سیب شیرین است،

مفروح ذات است؛ آن قابلیت است، استعداد محض است. در بهشتی که سابقاً بودیم نیز مسأله از همین قرار بوده است؛ و پس از آن باید در این دنیا بیاییم و از این جهنم و کلاس امتحان و ابتلاء بگذریم.

این راه بهشت است که تحمل و شکیبائی و صبر و استقامت است.  
أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْبِاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ. [۲۱]  
«آیا تا آنگاه که نظیر جریان و مثل کسانی که قبل از شما آمده اند و آنان را گرفتاری و عسرت و شدت فرا گرفت، و به شما نرسیده است؛ چنین می پندارید که داخل بهشت میشوید؟!»

وَلْتَبْلُوْكُمْ بَشِيْرًا مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجَوْعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْإِنْفُسِ وَ التَّمْرِاتِ وَ بَشَرٍ الصَّابِرِينَ. [۲۲]  
«و هر آینه حتماً و یقیناً ما شما را به مقداری از ترس و گرسنگی و کمبود مالها و جانها و ثمره ها آزمایش میکنیم! و ای پیامبر! شکیبایان را بشارت به قبولی و رستگاری از این امتحان بده!»  
فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ. [۲۳]

«آزمایشها و امتحانات خدا برای علم خداست که بداند راستان شما کیانند، و دروغگویان کیانند.» و البته معلوم است که علم خدا حضوری است، و نفس اعمال مردم در خارج و تحقق آن علم خداست؛ پس معنای دانستن خدا نفس بجای آوردن اعمال شما خواهد بود!

الم \* أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُبْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْقَهُونَ. [۲۴]  
«آیا مردم چنین گمان میکنند که به مجرد آنکه بگویند ما ایمان آورده ایم، یله و رها میشوند و مورد امتحان و آزمایش قرار نمیگیرند؟»

پاورقی

- [۱] - آیات ۱۶۸ و ۱۶۹ از سوره نساء
- [۲] - آیات ۲۲ تا ۲۶، از سورهی ۳۷: الصّافات
- [۳] - «دیوان ابن فارض» ص ۱۰۵، بیت ۶۳۱ از تائیه کبری: نظم السلوک
- [۴] - آیه ۶۹، از سورهی ۲۹: العنکبوت
- [۵] - آیه ۶ و صدر آیه ۷، از سورهی ۱: الفاتحه
- [۶] - آیه ۶۷ و ۶۸، از سورهی ۴: النساء
- [۷] - صدر آیه ۱۶، از سورهی ۵: المائدة
- [۸] - صدر آیه ۶۹، از سورهی ۱۶: النحل
- [۹] - صدر آیه ۱۲، از سورهی ۱۴: ابراهیم
- [۱۰] - آیه ۷۱ و ۷۲، از سورهی ۱۹: مریم
- [۱۱] - آیات ۶۶ تا ۷۰، از سورهی ۱۹: مریم
- [۱۲] - آیه ۳۷، از سورهی ۲۴: النور

- [۱۳] - صدر آیه ۳۲، از سوره‌ی ۵۳: النجم  
 [۱۴] - «مجمع البیان» طبع صیدا، ج ۳، ص ۵۲۵  
 [۱۵] - صدر آیه ۱۳۸، از سوره‌ی ۲: البقره  
 [۱۶] - صدر آیه ۱۰۳، از سوره‌ی ۲۱: الانبیاء  
 [۱۷] - آیه ۸۹، از سوره‌ی ۲۷: النمل  
 [۱۸] - آیه ۶۷ و ۶۸، از سوره‌ی ۴: النساء  
 [۱۹] - آیه ۲۷، از سوره‌ی ۵۶: الواقعة  
 [۲۰] - «بحار» طبع کمپانی، ج ۹، و «شرح ابن میثم» ج ۵، ص ۳۶۱  
 [۲۱] - صدر آیه ۲۱۴، از سوره‌ی ۲: البقره  
 [۲۲] - آیه ۱۵۵، از سوره‌ی ۲: البقره  
 [۲۳] - ذیل آیه ۳، از سوره‌ی ۲۹: العنکبوت  
 [۲۴] - آیه ۱ و ۲، از سوره‌ی ۲۹: العنکبوت

أعراف و أهل آن :

از کتاب معاد شناسی / جلد دهم / قسمت اول: أعراف و اهل آن، یکی بودن راه خدا، سعادت زندگی با امید به لقاء خدا، فانی بودن ظاهر و ث... (پایگاه علوم و معارف اسلامی، سید محمدحسین حسینی تهرانی)

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

و لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

و بَيَّنَّهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ . [۱]

«و میان بهشتیان و دوزخیان حجابی است، و بر اعراف مردانی هستند که هر یک از بهشتیان و دوزخیان را از علائم چهره و سیمایشان می‌شناسند، و هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده‌اند ولی امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند؛ به بهشتیان ندا می‌کنند که: سلام باد بر شما.»

این آیهی شریفه، محلّ و موقف اعراف و اهل آن را نشان می‌دهد، که در عرصات قیامت، و در بین بهشت و دوزخ و مهیمن بر هر دو، و فاصلهی بین سعادت‌مندان و اشقیاء می‌باشد. و چون در بین آیاتی واقع است که حال و خصوصیات برخوردار و

ملاقات و گفتگوی بهشتیان با جهنمیان را بیان میکند، و موقعیت و منزلت اهل اعراف را نشان می‌دهد؛ اولاً لازم است که تمام این آیات را بیاوریم، و سپس در اطراف و جوانب آن به بحث پردازیم:

آیات اعراف در قرآن کریم

أما آیات:

و الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ \* وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَ تَوَدُّوْا أَنْ تَبْلُغُمُ الْجَنَّةَ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ .

وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ \* الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغَوْنَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِآخِرِهِ كَافِرُونَ .

وَ بَيَّنَّهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ \* وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ .

وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا

مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ \* أَهْدَوْا لَآئِ الَّذِينَ أَهْمْتُمْ لَأَيَّالَهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ .

وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ \* الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا قَالِیَوْمَ نَسِيَهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ یَوْمِهِمْ هَٰذَا وَ مَا كَانُوا بِآیَاتِنَا یَجِدُونَ . [۲]

«و کسانی که ایمان بیاورند و عمل نیکو انجام دهند - و البته ما بیش از وسع کسی به او تکلیف نمی‌کنیم - آنان اهل بهشتند، و پیوسته و بطور جاودان در آن زیست می‌کنند.

و ما از دلها و سینه‌های آنان هر گونه غلّ و آلودگی را بیرون کشیدیم. و در بهشت در زیر قصرهایشان نهرهایی جاری است. و میگویند: سپاس و حمد اختصاص به خداوند دارد که ما را بدين منزل و مقام رهبری

کرد؛ و اگر هر آینه خداوند ما را بدینجا هدایت نمی‌فرمود، ما هیچگاه خود به خود و در خود چنین نبودیم که بتوانیم بدین مقام و منزل هدایت شویم؛ همانا رسولان خدا ما را بحق هدایت کردند و برای ما حق را نشان دادند. و آنگاه بر آنان ندائی رسد که: اینست آن بهشتی که در پاداش اعمالی که شما در دنیا بجای می‌آورده‌اید، بر سبیل اعطاء و ارث به شما موهبت شده است.

و آنگاه بهشتیان به جهنمیان ندا می‌کنند که: آنچه را که پروردگار ما به ما وعده داده بود، همه را حق و استوار یافتیم! آیا آنچه را هم که پروردگار شما به شما بیم داده بود و بر حذر داشته بود، حق و استوار یافتید؟!

در جواب می‌گویند: آری! و در این وقت اعلان کننده‌ای در میان آنها اعلان میکند که: لعنت و دورباش از رحمت خدا بر ستمکاران باد!

ستمکاران کسانی هستند که راه خدا را بر مردم می‌بندند، و آن راه را کج و مُعوج می‌جویند، و آنان به روز حشر و قیامت ایمان ندارند.

و بین این دو گروه (بهشتیان و دوزخیان) پرده و حجابی است. و بر قسمت‌های بالای آن حجاب، که اعراف آن باشد، مردانی هستند که تمام افراد را یکایک (چه از بهشتیان و چه از دوزخیان) از سیما و آثار و علائمشان می‌شناسند.

و افرادی که (بر قسمت‌های پائین آن حجاب قرار دارند و) هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده‌اند ولی امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند، به بهشتیان ندا می‌کنند که: سلام باد بر شما!

و چون نگاه آنان را به طرف دوزخیان برگردانند گویند: بارپروردگار! ما را با قوم ستمگر، یکجا قرار مده، و با معیت آنان ما را مگذار!

و صاحبان و ملازمان اعراف، مردانی را که از سیما و علائمشان می‌شناسند ندا میدهند که: آنچه را که شما اندوختید و جمع کردید،

و آنچه را به مباحات و سرافرازی و بلند پروازی و استکبار بدان اٹکاء داشتید، به هیچگونه دستی از شما نگرفت، و سودی نبخشید و شما را در امروز بی‌نیاز ننمود!

آیا نمی‌بینید این بهشتیان را که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که خداوند آنان را مشمول رحمت خود نمی‌گرداند و در بهشت داخل نمی‌کند (چگونه همگی مشمول رحمت شده و در بهشت‌ها مسکن گزیده‌اند! و این اصحاب اعراف به این بهشتیان خطاب می‌کنند که) داخل شوید در بهشت بدون هیچگونه خوف و اندیشه، و بدون هیچگونه حزن و غصّه‌ای که در شما راه نخواهد یافت!

و اهل جهنم در این حال اهل بهشت را ندا دهند که: از آب و طعامی که خداوند شما را روزی فرموده است قدری هم بر ما افاضه کنید و ما را بهرمند سازید! اهل بهشت در جواب گویند: آب و طعام بهشت را خداوند بر کافران و منکران حرام فرموده است.

بر آن کسانی که دین خود را لهو و لعب پنداشتند، و باطل و بازیچه گرفتند، و حیات و زندگی دنیا آنان را فریفت. پس به پاداش آنکه آنان چنین روزی را که روز لقاء و دیدار ماست فراموش کردند و به خاطر نیاوردند، و آنکه آیات ما را انکار میکردند؛ ما نیز امروز آنها را مورد نظر رحمت قرار نمیدهیم، و در بوتهی نسیان و فراموشی می‌اندازیم!»

این مجموع آیاتی بود که در آن، اعراف به کار رفته بود، و دیدیم که فقط لفظ اعراف در دو جا آمده، و اهل اعراف و رجال اعراف که

به عنوان ضمیر نیز چند جا آمده بود فقط در همین آیات بود.

تفسیر اجمالی آیهی اعراف

آنچه با دقت تام و توجه کامل به دقائق این آیات بدست می‌آید، آنستکه: اعراف فاصله و حجابی است بین بهشتیان و جهنمیان؛ این حجاب دارای درجات و مراتبی است.

در درجات اعلاّی آن نفوس قدسیّه که حاکم و مسیطر بر بهشت و دوزخند و هر یک از آنان را از علائم و سیمایشان می‌شناسند، قرار دارند.

آنان به قدری قوی و در مراتب خلوص و قرب، پا در افق عالی نهاده‌اند که مهیمین و مسلط بر هر دو گروه از بهشتیان و جهنمیان هستند، و بهشت و جهنم در زیر نظر و در حیطهی نفوذ و ارادهی آنهاست.

آنانند که به بهشتیان می‌گویند: ادْخُلُوا الْجَنَّةَ ، داخل در بهشت شوید!

و آنانند که یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِمَاهُمْ ، همه را از علائم و سیمایشان می‌شناسند.

و آنانند که اَدْنُ مُودِّنٌ بَيْنَهُمْ ، در میان مردم محشر اعلان می‌کنند که: دوری از رحمت خدا فقط برای ستمکاران است.

و آنانند که در خطاب مجهول: وَ تَوَدُّوا أَنْ تَلْکُمُ الْجَنَّةُ ، فاعل آن ندا هستند، و به اهل بهشت خیر مقدم می‌گویند و بشارت به خلود و دوام میدهند.

و آناند که جهنمیان را مورد مواخذه و بازپرسی قرار میدهند و میگویند: مَآ أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ. و نیز به

آنها میگویند: ببینید این بهشتیان هستند که شما سوگند میخوردید که خداوند آنان را به بهشت وارد نمی‌کند. و در درجات پائین اعراف، جماعتی از مردم هستند که به آن نفوس قدسیه و مخلصه مرتبط، و پیرو و شیعی آنان بوده و جزء گروه آنان محسوب می‌شده‌اند - همچون لشگریان حاکم و سلطان که جزء دستگاه حکومت‌اند - ولی بواسطه گناه و خطائی که انجام داده‌اند، یکسره به بهشت نرفته و در انتظار فیض رحمت و شفاعت و اخذ ورقه عبور از صراط هستند. آنان هنوز داخل در بهشت نشده‌اند، و در بین بهشت و دوزخ واقعد، ولی امید رحمت و نزول فیض و ورود در بهشت را دارند.

و آناند که به بهشتیانی که قبل از آنها داخل در بهشت شده‌اند و آرمیده‌اند، سلام میفرستند و میگویند: سَلَامٌ عَلَیْكُمْ.

و آناند که چون صورتشان به جانب ظالمان و دوزخیان منعطف‌شود، گویند: بار پروردگارا! ما را با گروه ستمگران قرار مده، رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ!

و ما در موارد عدیده از این دوره‌ی علوم و معارف اسلام، چه در «امام شناسی» و چه در «معاد شناسی» به اثبات رسانیده‌ایم که بندگان مخلصین حضرت حق، در محشر برای سوال و کتاب حضور ندارند؛ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ [۳] ، و مقام آنها اعلی و اشرف است، و حساب و کتاب امت‌ها به دست آنان است.

پس آنها که به مقام بقاء باالله فائز گردیده‌اند، و دارای مقام بقاء بعد از فناء و منزلت جَمْعُ الْجَمْعِ هستند از بهشت و دوزخ بالاتر، و در حجاب اقرب، مهیم و مسیطر بر دو گروه بوده و از آن افق اعلی به همه می‌نگرند! و همه را می‌شناسند، و مقام و درجه‌ی هر یک را معین و مشخص می‌سازند.

این اجمال استفاده‌ای بود که از آیات اعراف نمودیم. حال بپردازیم به بحث دقیق قرآنی از راه تفسیر آیه به آیه، و در ضمن از روایات وارده از اهل بیت عصمت که همگی موید و شاهد بر این حقیقت است نمونه‌هایی ذکر کنیم، بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ؛ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ :

تفسیر تفصیلی آیه‌ی اعراف

وَ بَيَّنَّهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ .

اعراف حجاب و پرده، قسمت‌های بالای آنها گویند. و نیز اعراف، نام برای تپه‌ها و تل‌های بلندی است که از رمل‌های بیابان تشکیل شده است، و غالباً بواسطه‌ی وزش بادهای تند این تل‌های رملی بوجود می‌آید. و چون در این آیه، اعراف به دنبال حجاب ذکر شده است، محتمل است که معنای اول از آن مراد باشد. و بودن مردانی بر روی اعراف، معنای دوم را تقویت می‌کند. ولیکن بین این دو معنی در آیه‌ی مبارکه، منافات و مغایرتی نیست، زیرا که معنای حجاب: مَا يَحْجُبُ شَيْئًا عَنْ شَيْءٍ (چیزی که چیزی را از چیز دیگری مستور

کند) می‌باشد، و بنابراین میتوان گفت که: این مردانی که بر روی اعراف قرار دارند، در مقام و محل مرتفع و بلندی هستند که بر هر دو جمعیت، از گروه بهشتیان و گروه جهنمیان سیطره و اشراف دارند، و بر هر دو منزل و درجه از بهشت و دوزخ واقف می‌باشند. و به همین جهت كانوا عَلَى الْأَعْرَافِ، روی اعراف هستند، تا آنکه همهی طبقات و اصناف را به سیما و علائمشان بشناسند. چون مآذهی لغوی اعراف از عَرَفَ يَعْرِفُ مَعْرِفَةً و عَرَفَانًا به معنای شناختن و دانستن است.

خداوند تعالی در قرآن کریم در سوره‌ی حدید، وصف اعراف را با تعبیر «سُور» که به معنای دیوار است، و گفتگوی بین بهشتیان و دوزخیان را که در اینجا آمده است، در آنجا به عنوان گفتگوی بین منافقین و منافقات با مومنین و مومنات بیان میکند؛ و چنانکه می‌بینیم در هر دو جا بیان یک امر و حقیقت را به دو عنوان و تعبیر می‌نماید:

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِبْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيِّنَتُهُمْ بِسُورٍ لَهُ وَ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ . [۴]

«روز قیامت روزی است که مردان منافق و زنان منافق، به کسانی که ایمان آورده‌اند میگویند: شما به ما نظری کنید! و نگاهی ببیند! تا بدینوسیله ما از نور چهره‌ی شما، مقداری برای خود بهره برداشته و اقتباس کنیم!

به آنها در پاسخ گفته می‌شود: شما به عقب و قهقرا برگردید! و از آنجا طلب نور کنید! در این حال بین این دو دسته، دیواری زده می‌شود که دری دارد؛ و آن در، ظاهری دارد و باطنی؛ در باطنش رحمت است، و در ظاهرش از مقابل در، عذاب است.»

و در ذیل آیه‌ی اعراف داشتیم:

وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ.

«و جهنمیان به بهشتیان ندا می‌کنند: قدری از آب و یا طعامی که خداوند به شما روزی کرده است، بر ما رحمت آورده و افاضه کنید! در جواب آنها اهل بهشت می‌گویند: خداوند آن آب و طعام را بر کافران حرام کرده است.»

در قیاس این دو آیهی واقع در سوره‌های اعراف و سوره‌های حدید، می‌بینیم که: گفتار منافقین به مومنین که به ما نظری کنید تا از نور شما توشه‌ای بگیریم، و آنچه در جواب می‌شنوند که به عقب و پشت برگردید و از آنجا التماس نور کنید ( أَنْظِرُونَا نَفْتِيسَ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا ) بعینه همان گفتار اهل جهنم است به اهل بهشت که: بر ما از آب و طعامی که خدا به شما داده است بدهید! و جواب می‌شنوند که: خداوند آنها را بر کافران حرام نموده است ( أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ).

حجاب بین بنده بهشتی و دوزخی، امر واحدی است

پس بنابراین، سوره و دیوار کشیده شده بین منافقین و مومنین، همان حجاب و اعراف فاصل بین بهشتیان و دوزخیان است. و در آیهی سوره‌های حدید که فقط منافقین را بر روی در این سوره قرار داده است، به جهت آنستکه آنان با مومنین در ظاهر امرشان اشتراک دارند، چون بنا به فرض منافق هستند. پس در این دیوار که باطنش و حقیقتش ایمان و واقع است، رحمت؛ و ظاهرش از جلوی در، عذاب است؛ و منافقان چون از حقیقت خبری ندارند، از باطن که رحمت است سودی نمی‌برند، و فقط از ظاهر اسلام و ایمان در دنیا استفاده کرده‌اند که آنهم در محشر به صورت عذاب جلومگر می‌گردد.

و حاصل معنی آنستکه حجاب و دیوار چیز واحدی هستند ولی دارای دو وجهه و دو جهت: ظاهری و باطنی، ظاهرش عذاب است و باطنش رحمت. کسانی که به باطنش رسیده‌اند، از فوز و کامیابی ایمان و حقیقت بهره‌مند شده‌اند؛ و کسانی که به ظاهرش اکتفا کرده و از باطن خبری ندارند همان دسته‌ای هستند که از حقیقت ایمان و عقیده‌ی پاک بی‌بهره‌اند، و فقط برای حفظ مصالح شخصی‌ه ایمان آورده‌اند، و همان دسته‌ای هستند که از ظاهر در برابر این دیوار در عذابند.

و گویا این دیوار چنین است که اگر هر آینه انظارشان از ظاهر تجاوز می‌کرد و به باطن میرسید، به نعیم الهی میرسیدند و رحمت حق آنانرا فرا می‌گرفت؛ ولی چون به ظاهر قناعت کردند، از درون آن بی‌بهره‌اند.

پس دیوار و حجاب یکی است؛ ظاهری دارد و باطنی. و مومنان و کافران، در مقابل خود فقط یک راه به سوی خدا دارند که باید بپیمایند، و این راه واحد است، همچنانکه دیوار و حجاب واحد است.

و اختلاف فقط از ناحیهی ادراک و فهم آنهاست؛ عیناً مانند حالی که در دنیا دارند، که بین مومنان و کافران فرقی نیست در اینکه هر دو باید راهی را که به سوی خدا دارند طی کنند؛ این راه را مومنان بطور استقامت طی می‌کنند و گام در صراط مستقیم می‌نهند، و کافران منحرف می‌شوند و بطور اعوجاج و کجی می‌پیمایند. پس همه با هم هستند، و اختلاف از جهت استقامت و انحراف نفوس است، و از جهت اراده و انتخاب خوب و یا اراده و انتخاب زشت.

و لذا می‌بینیم در ذیل آیهی سوره‌های حدید وارد است که:

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ ۖ وَ لَكِن كُنتُمْ فِتْنَةً أَنْتُمْ مَن فُتِنْتُمْ وَأَرْبَابَكُم مَّوَدَّكُمْ الْإِمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ عَزَّ بِاللَّهِ الْعُرُورُ. [۵]

«(چون بین منافقان و مومنان دیوار زده می‌شود، و سوره کشیده می‌شود) منافقان به مومنان می‌گویند: مگر ما با شما در دنیا نبوده‌ایم و معیت نداشته‌ایم؟! مومنان در پاسخ می‌گویند: آری! ولیکن شما خود را به فتنه و فساد انداختید! و پیوسته انتظار کشیدید!

و در شک و تردید بسر بردید! و آرزوهای دراز شما را فریفت، تا آنکه امر خدا نازل شد و مرگ گریبانتان را گرفت، و آن غرور و شیطان و نفس گول‌زننده و فریب‌دهنده شما را گول زد (و با خدعه و مکر شما را در غفلت نگاه داشت، تا ناگهان امر خدا آمد و کار از کار گذشت).»

راه خدا یکی است؛ یکی به استقامت و دیگری به انحراف می‌پیماید

و این همان امر واحد و وجهین را می‌رساند، که منافقان با مومنان از هر جهت از جهات طبیعی و مزایای مادی در دنیا با هم بودند، در یک زمین، و یک عشیره، و یک غذا، و یک کسب و کار، و یک پدر و مادر، و یک مقدار عمر، و بالاخره چنانکه می‌بینیم در این جهات طبیعی می‌زی و فرقی ندارند، و لیکن نیت و هدف و اخلاق و گرایش معنوی تفاوت داشت، و همین موجب شد که آنان را به دوزخ بکشاند و مومنان را به بهشت رهبری کند.

پس صراط واحد است، و آن راهی است که باید انسان بسوی خداوند تعالی طی کند؛ مومنان از راه مستقیم، و کافران و منافقان و بدکاران از راه اعوجاج و انحراف طی می‌کنند.

و قبل از آیهی اعراف آمده است:

وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ \* الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِآخِرَةِ كَافِرُونَ.

«اهل بهشت به اهل جهنم گویند: حقا آنچه را که پروردگار ما به ما وعده داده بود، حق و محکم و ثابت یافتیم! آیا آنچه را هم که پروردگار شما به شما وعده داده بود (از پاداش سخت) حق و محکم و ثابت یافتید؟!»

در پاسخ گویند: آری! و در این حال اعلان کننده‌ای اعلام میدارد که: لعنت خداوند بر ظالمان است؛ آن کسانی که مردم را از راه خدا بازداشتند، و راه را به روی آنها بستند، و آن را کج و معوج پنداشتند، و به آخرت کافر شدند.»

پس راه، راه واحد است، و آن راه برای خداست و بسوی خداست؛ یکی به استقامت و درستی و راستی طی میکند، و دیگری به انحراف و کجی می‌پیماید. و این همان حقیقت واحد سور و حجاب و اعراف است، که یکی به باطن توجه دارد، و یکی به ظاهر؛ باطنش رحمت، و ظاهرش نعمت و نکبت است.

و این مطلب در قرآن کریم تصریحاً و تلویحاً بسیار آمده است؛ مثلاً خداوند می‌فرماید:

يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُونَ. [۶]

«از حیات و زندگی دنیا ظاهری را میدانند و بس، و ایشان از زندگی و حیات آخرت غافل هستند.»

راه بسوی خدا ظاهری دارد و باطنی

در اینجا روشن است که به قرینگی مقابله که آخرت را در مقابل ظاهر حیات دنیا قرار داده است، منظور و مقصود از آخرت، باطن

حیات دنیاست. پس یک حیات است و بس؛ ظاهری دارد و باطنی. ظاهرش همین زندگی بهیمنیت و شهوت و وهم و غفلت از سرای جاودانی و حیات انسانی ابدی و معنوی است، و باطنش حیات انسانی و معنوی و روحی و عقلی است که مستلزم و ملازم با بیداری و هشیاری است، که هر کدام از این دو صورت که دو وجهی این حیات واحد را تشکیل داده‌اند، پس از مرگ بطور بروز و ظهور نمایان شده و تجلی می‌نمایند و می‌فرماید:

أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِن كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِي رَبِّهِمْ لَكٰفِرُونَ. [۷]

«آیا این مردم با خود فکر نمی‌کنند که پروردگار، آسمانها و زمین و ما بینهما را نیافریده است مگر به حق و اجل مسمی؟! و حقا که بسیاری از مردم، به زیارت و لقاء پروردگارشان کافرند.»  
یعنی خلقت آسمانها و زمین، اگر به دیدهی حق نگریسته شود و با حق و اجل مسمی ملاحظه گردد، راه مستقیم و استوار فکری است؛ و اگر به دیدهی باطل نگریسته شود و با انکار لقاء خداوند توأم باشد، راه کج و انحراف فکری است.

و می‌فرماید:

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يَحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ وَ فَوَقَّعَهُ حِسَابُهُ. [۸]

«و کسانی که کفر ورزیده‌اند، کردار آنان همچون سرابی است که در زمین خشک و لم یزرعی واقع است. شخص تشنه آن را آب می‌پندارد و به دنبالش میرود، تا همینکه بدان رسیده، ابتدا آبی را نمی‌یابد، بلکه آنجا خداوند را می‌یابد که حساب او را بطور تام و تمام میکند، و در حساب استیفا می‌نماید.»

راه بسوی خدا واحد است؛ شخص کافر سراب را به صورت آب می‌بیند، و مومن آب را به صورت آب. و هر دو با هم می‌روند؛ اولی تشنه کام می‌ماند و به سزای غفلت و خیال باطلش میرسد، و دومی سیراب می‌گردد.

عمر و زندگی با امید لقاء خداوند سعادت، و بدون آن آتش است

و می‌فرماید:

فَأَعْرَضَ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* ذٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن اهْتَدَىٰ. [۹]

«پس ای پیغمبر! روی گردان از کسی که از یاد ما روی گردانیده است، و غیر از زندگی و حیات دنیا چیزی را نمی‌خواهد! این نهایت درجهی بلوغ علم و پایهی دانش آنانست. بدرستی که پروردگار تو داناتر است به کسی که از راه او گمراه شده، و به کسی که در راه او راهنمایی شده و راه را یافته است!»

این آیه روشن است در اینکه زندگی کردن در دنیا، و غیر از بهیمنیت و مراتب نازلهی از عیش و عشرت چیزی را نفهمیدن و نخواستن، عین گمراهی و اعراض از یاد خداست؛ و زندگی کردن در این دنیا و مقصد را لقاء خدا قرار دادن و غیر از این مراتب نازله چیزی را عالی‌تر و بهتر خواستن، عین اهتداء و راه یافتگی است.

و می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ طَمَأْنَنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَن ءَايَاتِنَا غٰفِلُونَ \* أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ مِنَ النَّارِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. [۱۰]

«و حَقًّا آن کسانی که امید دیدار و ملاقات با ما را ندارند، و به زندگی پست دنیوی قناعت کرده‌اند، و بدان دل داده و اعتماد نموده و سکون و آرامش خود را در آن قرار داده‌اند، و آن کسانی که از آیات ما در غفلت هستند؛ حَقًّا محلّ و مأوای آنان در پاداش چنین کرداری که نموده‌اند، آتش است.»

این آیه می‌رساند که اطمینان و دل‌بستگی به این ظاهر زندگی دنیوی، و اکتفا به آن، و عدم امید لقای خدا، آتش است. و به عکس، همین زندگی چنانچه توأم با امید لقای پروردگار، و عدم اِتْکاء و اعتماد به امور زوال پذیر دنیا باشد، و با توجّه و درایت به آیات خدا بوده باشد، سعادت و بهشت است.

و آیات وارده در این سبک بیان بسیار است، و از همه بلیغ‌تر و رساتر این آیه است که:

الْمُنْبِرِ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ \* جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَبَسَّ الْقِرَارُ. [۱۱]

«آیا نظری نیفکندی بسوی کسانی که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به دیار هلاکت و نابودی کشانند؟ آنان در جهنم می‌سوزند، و جهنم بد قرارگاهی است!»

سابقاً ذکر کردیم که مراد از نعمت در این آیه، ولایت است. [۱۲] و ولایت، سییل و راه بسوی خداست؛ و در مقابلش کفر است، یعنی بستن راه و مسدود شدن طریق عبودیت.

ظاهر، فانی و از بین رونده؛ و باطن ثابت و پابرجاست

پس غایت و نهایت سیر چنین افرادی که بر ظاهر جمود دارند و از باطن إعراض می‌کنند، بوار و هلاک و نابودی است. و ظاهر، از بین رونده، و خراب شونده، و نابود است؛ و باطن، پایدار، و ثابت، و بادوام، و پا برجا؛ همچنانکه خداوند می‌فرماید:

وَبَسَّرَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ. [۱۳]

«و ای پیامبر! به کسانی که ایمان آورده‌اند بشارت بده که از برای آنان در نزد پروردگارشان گامی متین و قدمی راستین است.»

و نیز می‌فرماید: فِي مَفْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ. [۱۴]

«در نشیمنگاه راست و درستی، در نزد خداوند مالک و مقتدر، نشست دارند.»

و نیز می‌فرماید:

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعْوًا وَلَا تَأْتِيهَا. [۱۵]

«در بهشت خداوندی، سابقون که مقربان درگاه او هستند هیچگاه سخن لغو و بیهوده، و سخنی که آنان را به گناه اندازد نمی‌شنوند.»

و نیز می‌فرماید:

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعْوًا وَلَا كِبًا [۱۶]

«مقربان در بهشت، هیچوقت سخن لغو و بیهوده، و سخن دروغ نمی‌شنوند.»

و علیهذا نهایت و غایت مومنان، محلّ صدق و حقّ است، که در آنجا ابدأ دروغ و لغو و باطل نیست، به خلاف غیر مومنان.

صفات و خصوصیات نفسانی اهل اعراف

و بالجمله، اصحاب عالی و مقامات مرتفع اعراف، کسانی هستند که بر هر دو مکان از بهشت و آتش تسلط و هیمنه و اشراف دارند، و بر هر دو گروه از سعادت‌مندان و شقاوت پیشگان سیطره و استیلا دارند.

چون میدانیم که آن تل‌ها و فاصله‌های بین آنها مانند تلّ رمل و شن از رمل مادی طبیعی نیست، چون در آن روز، زمین به گونه‌ی فعلی

نیست، و در آن پست و بلندی و اعوجاج و کژی نیست.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا \* فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا \* لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا. [۱۷]

«و ای پیامبر! چون از تو درباره‌ی کوه‌ها در روز قیامت بپرسند، پس بگو: خداوند چنان آنها را از جا بر کند و خرد کند و خاک شده‌ی آنها بر باد دهد که هیچ از آن اثری نماند. و بنابراین، آن کوه‌ها به صورت زمین مستوی و همواری در آید که ابدأ در آن هیچگونه کجی و بلندی را نمی‌بینی!»

پس مراد از اهل اعراف، ارتفاع مقام و منزلت آنهاست نسبت به اهل محشر که اهل جمعند.

و آنانند که از مُحَضَّرین نیستند، چون از مُخْلِصینی هستند که خداوند آنان را از صَعْفَه و نفخ صور، و از فزع و دهشت آن روز، در حفظ و مصونیت داشته است. و مقام و محلّ آنان حجاب است که در آن رحمتی است که هر چیزی را فرا گرفته، و مسلط بر آتش است که بر اهلس استیلا دارد.

و میتوان این معنی را از این گفتار خدای تعالی استشعار نمود که فرموده‌است: فَأَذِّنْ مُؤَدِّنُ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ «مؤدنی و اعلان کننده‌ی اعلام کرد در بین بهشتیان و دوزخیان.» و فرمود: فَأَذِّنْ بَيْنَهُمْ مُؤَدِّنُ «مؤدنی و اعلان کننده‌ی اعلام کرد.» زیرا در صورت اول ظاهر اینست که مؤدّن و اعلان کننده از خود

آنها نیست بلکه مسیطر بر آنهاست، به خلاف صورت دوم که ظاهر اینستکه مؤذن و اعلان کننده‌ای که از آنها بود چنین گفت.

و آنانند که در روز قیامت حاکمند، هم حاکم بر بهشت و هم حاکم بر جهنم. از جهتمیان بازپرسی و مواخذه می‌کنند و آنان را مورد عتاب و ملامت قرار می‌دهند. و آیهی اعراف صریح در این مطلب است:  
وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجُلًا يَعرُفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تُسْتَكْبِرُونَ \* أَهْوَلَاءَ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ.

«و اهل اعراف، مردانی را که از روی سیما و علائمشان می‌شناسند ندا می‌کنند که: آنچه را که شما جمع کردید و آنچه را که موجب استکبار خود قرار دادید، شما را بی‌نیاز نمود و دستی از شما نگرفت! آیا این بهشتیان نیستند که شما سوگند می‌خوردید که خداوند آنان را داخل در بهشت نمی‌کند؟!»

و سپس خود اهل اعراف به بهشتیان امر می‌کنند که:  
ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

«داخل در بهشت شوید، بدون آنکه هیچ خوف و ترسی برای شما باشد، و بدون آنکه هیچ غصه و اندوهی داشته باشید!»

و آنانند اصحاب روح که فقط در معیت فرشتگان، در روز قیامت حق سخن گفتن را دارند، و سخن آنها صواب است.

يَوْمَ يَفُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَمَرَ لَهُ وَ الرِّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا. [۱۸]

«روز قیامت روزی است که روح و فرشتگان بطور صفوف منظم در پیشگاه خداوند قیام می‌کنند، و کسی سخن نمی‌گوید مگر آن کسی که خداوند رحمن به او اذن داده باشد، و سخن به راستی بگوید.»  
زیرا که با وحی روح، علم به کتاب و ایمان پیدا می‌شود، و روح مقام و موجودی است افضل از همهی ملائکه.

وَ كَذٰلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ رُوْحًا مِنْ اَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتٰبُ وَ لَا الْاِيْمٰنُ . [۱۹]

«و همچنین اینطور است که ما روحی را از امرمان به تو وحی کردیم، که قبل از این وحی نمیدانستی که کتاب چیست، و نمیدانستی که ایمان چیست!»

حکم و قضاوت اهل اعراف بر خاسران و مجرمان

و آنانند که در روز قیامت حکم به خسران و زیان کسانی می‌کنند که در جان و نفس‌های خود و اهلسان دچار خسران و زیان شده‌اند:

وَ تَرِيَهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَشِيعِينَ مِنَ الدَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفِ خَفِيٍّ وَ قَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا اِنَّ الْخٰسِرِيْنَ الَّذِيْنَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَ اَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ. [۲۰]

«(و ای پیامبر!) می‌بینی که ستمکاران را بر آتش عرضه میدارند،

و آنان از شدت ذلت و سرافکنگی، ترسناک و دل تهی شده، و با نگاه ضعیف از گوشهی چشم به آن مینگرند. و کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: زیانکاران کسانی هستند که دربارهی نفوس خود و اهل خود در روز قیامت دچار خسران شده‌اند!»

ظاهراً این ایمان آوردگان، به عنوان قضاوت و حکومت چنین حکمی را می‌کنند؛ و این، اختصاص به متصفان به صفات اهل اعراف دارد و این حکم از وظائف اهل آن است.

و آنانند که به آنها علم و ایمان داده شده، و در پاسخ سوگند مجرمان که ما غیر از ساعتی درنگ نکردیم می‌گویند: شما در کتاب خدا تا روز بعث درنگ کرده‌اید!

سوگند مجرمان در قیامت، که ما غیر از ساعتی درنگ نکرده‌ایم

وَ يَوْمَ نَقُومُ السَّاعَةَ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِئُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذٰلِكَ كَانُوا يُوقِنُونَ \* وَ قَالَ الَّذِيْنَ اٰوْتُوا الْعِلْمَ وَ الْاِيْمَانَ لَقَدْ اٰتَيْنٰكُمْ فِيْ كِتٰبِ اللّٰهِ اِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ فَهٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلٰكِنْ كُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. [۲۱]

«و در روزی که ساعت قیامت بر پا شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند که غیر از یک ساعت در دنیا درنگ نکرده‌اند؛ اینچنین دأب و روش آنها بود که به دروغ و بهتان سخن می‌گفتند. و کسانی که به آنها علم و ایمان داده شده است می‌گویند: شما در کتاب خدا تا روز بازپسین و حشر درنگ کرده‌اید! و اینست روز بازپسین، و لیکن شما چنین بودید که نمیدانستید.»

پاسخ اهل اعراف از ادعای مجرمان

این گمان غلط و پندار نادرست آنان، به جهت آنستکه در دنیا خود را مقید ساخته بودند، و انظار خود را به نگاه کردن و توجه به همان ساعتی که در آن سرگرم افکار شیطانی، و هواجس نفسانی، و ملتذات حیوانی بودند منعطف داشته بودند، و بیشتر از این مقدار انظار و افکار خود را وسعت نبخشیده بودند که زمانهای خود را قبل از دنیا، و امور واقعی خود را بعد از دنیا بنگرند، و به حسب سیطرهی زمان، این آمد طولیل و مدت طولانی و دراز را ادراک کنند!



آنان فقط ساعت فعلی و زودگذر را میدیدند که پیوسته به وجود می‌آید و از بین می‌رود، یک ساعت ظاهر می‌شود و آن ساعت مختلفی می‌شود؛ و بنابراین سوگند یاد می‌کنند در روز حشر که ما غیر از یک ساعت در دنیا توقف نداشته‌ایم!

آری اگر تمام مدت زندگی و حیات دنیوی را نسبت به عمر زمان و دهر اندازه بگیریم، بسیار کم است و حقاً میتوان گفت: ساعتی بیش نیست؛ ولی آنان چنین منظوری از تقلیل را نداشته‌اند، و گرنه حرف صحیحی بود. و چون این مقصودشان نبوده است، از آنها مواخذه می‌شود، و این قول به درنگ یک ساعت را به عنوان اِفک و دروغ از آنان می‌شنوند.

و لیکن همانطور که گفته شد، بنا بر اصل قیاس عمر انسان به سعهی زمان و عالم طویل و دهر سرمد، بیش از یک ساعت نیست؛ همچنانکه خدا فرماید:

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُتُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ [۲۲]

«گویا آنها در روزی که آنچه از آن بیم داده شده‌اند را ببینند، بیش از یک ساعت از روز درنگ نکرده‌اند.» و نیز فرماید:

قُلْ كَمْ لِبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ \* قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمِ فَسْئَلِ الْعَادِيْنَ \* قُلْ إِنْ لِبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. [۳۲]

«خداوند در روز قیامت به کافران می‌گوید: چند سال شما در روی زمین توقف کردید؟ آنان می‌گویند: ما یک روز یا مقداری از یک روز را توقف کرده‌ایم! و تو ای پروردگار! از حسابگران بپرس (که ما در این سخن راست می‌گوئیم).

خداوند می‌گوید: شما اگر از زندگانی ابدی خود مطلع بودید، میدانستید که مدت توقفتان در دنیا، با آنکه چندین سال بوده است، بسیار اندک و کم بوده‌است!»

باری، شاید گفتار اهل علم و ایمان به مجرمان که: شما در کتاب خدا تا یوم بعث درنگ کردید! و اینست روز بعث (و قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) اشاره باشد به گفتار خداوند متعال در آیهی:

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِي بَيْنَهُمْ. [۲۴]

«و اگر گفتاری از پروردگار تو ای پیغمبر سبقت نگرفته بود که: آنان را تا اجل مسمی نگاه میداریم، هر آینه بین آنها حکم می‌شد.»

و همچنین اشاره باشد به آیهی:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ. [۲۵]

«اوست آن کسی که شما را از گل آفرید و اجل را معین کرد، و اجل مسمی در نزد اوست.»

و در صدر بحث «معاد شناسی» در جلد اول، مجلس دوم، بحثی راجع به اجل و اجل مسمی در پیرامون آیهی کریمهی:

مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى. [۲۶]

«خداوند آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست را نیافرید مگر به حق و اجل مسمی.»

آوردیم و روشن شد که: اجل مسمی ثابت است و در نزد خداست، و وجهی ملکوتی و ثابت این اجل است.

و علیهذا گفتار اهل علم و ایمان - که اصحاب اعرافند - به مجرمان، از آن جنبهی ملکوتی و تعیین اجل مسمی است، به اینکه

چون درنگ شما و انتهای آن هر دو مسلم بوده است، بنابراین اینست روز بعث! و لیکن شما بر این تحدید و انتهای ملکوتی علم نداشتید! و اجل مسمی را حاکم و محیط بر اجل نمی‌دیدید! و نمیدانستید که: إِنَّ السَّاعَةَ كَلِمَةٌ الْبَصِيرُ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ. «ساعت قیامت و روز بعث مانند چشم بر هم گذاردن است بلکه نزدیکتر.» و نمیدانستید که: وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ. «روز جهنم به کافران احاطه دارد.»

و بنابراین در غفلت و جهل بسر بردید! و اینک دانستید که اینست روز بعث و یوم الحشر و القیامه.

یک نکته ناگفته نماند: این ادعای غیر صحیح از مجرمین که ما غیر از یک ساعت توقف نکرده‌ایم، و پس از آن ظهور بطلان این ادعا، و امثال این اختلافاتی که در مخاصمات بین ضعفاء و مستکبران واقع می‌شود، و رد و بدلانی را که قرآن بین تابعین و متبوعین بیان میکند، و در روز قیامت با یکدیگر مشاجرات و منازعاتی در پیرامون مسائل دنیویه دارند که هر کدام میخواهند جرم و جریمه را به گردن دیگری اندازند؛ منافاتی ندارد با آنچه سابقاً گذشت که: روز قیامت، روزی است که حقائق ظهور و بروز میکند، و حجاب‌ها و پرده‌ها کنار می‌رود، و سرائر و بواطن آشکارا می‌شود. زیرا این کشف حقائق و آشکارا شدن و غیر قابل انکار گشتن، دارای مراتب و درجاتی است: در نزد بعضی تام و تمام و به کمال مرتبه، و در نزد بعضی دیگر فی‌الجمله و مقدار کمی؛ و این تفاوت مراتب در تمام شئون قیامت موجود است.

روایات داله بر اینکه اعراف، موقف اهل عرفان است

روایات وارده در این باب از جهت مفاد و موضوع به چند بخش قسمت می‌شوند:  
اول:

روایاتی که دلالت دارند بر اینکه در ماده‌ی اعراف، عرفان و معرفت به کار رفته است. و شاید ریشه‌ی این نوع تعبیر، از آیه‌ی قرآن گرفته شده باشد که: *وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ*.

چون در این آیه، وقوف بر اعراف را از آن کسانی قرار داده است که معرفت دارند بواسطه‌ی علامت و نشانه‌هایی که در سیمای مردم است، اگر ضمیر *هُمْ* به *كُلًّا* بر گردد؛ و یا به نشانه‌هایی که در سیمای خودشان است اگر ضمیر *هُمْ* به *رِجَالٌ* بر گردد.

و ممکنست بگوئیم به هر دو یعنی به *رِجَالٌ* و *كُلًّا* بر گردد، و از نقطه‌ی نظر ادبیت اشکالی ندارد. و عنوان ارجاع ضمیر به جامع بین دو چیز مذکور در عبارت، خالی از لطف نیست.  
در تفسیر «مجمع البیان» آورده است که:

بکر بن عبدالله مژنی به حسن گفت: به من چنین رسیده است که: اهل اعراف، گروهی هستند که نیکی‌ها و بدی‌های آنان به قدر هم است، و لذا بین بهشت و دوزخ وقوف دارند.

حسن دست خود را بر ران خود زد و گفت: اهل اعراف کسانی هستند که خداوند آنان را برای معرفت و شناسائی اهل بهشت و جهنم در آن محلّ وقوف داده است؛ تا بعضی را از بعضی دیگر تمیز دهند. و سوگند به خدا که چه بگویم؟ شاید بعضی از آنان، با ما در این خانه باشند!

و ثعلبی با اسناد خود در تفسیر از ضحاک، از ابن عباس آورده است که: اعراف مکان بالا و مرتفعی است بر روی صراط، و بر آن حمزه و عباس و علی و جعفر قرار دارند. و آنان محبان خود را به سفیدی چهره، و دشمنان خود را به سیاهی چهره می‌شناسند.

و سپس گفته است:

*قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُمْ أَلْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ.*

«حضرت باقر علیه السلام گفتند: اهل اعراف آل محمد علیهم السلام هستند؛ داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و داخل آتش نمی‌گردد مگر کسی که آنها را ناشناخته بگیرد و آنان او را ناشناخته بگیرند.» [۲۷]

م و در «تفسیر عیاشی» از هلقام از حضرت باقر علیه السلام آورده است که در جواب اینکه پرسیده بود: مراد از *وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ* در آیه‌ی شریفه: *وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ* چیست؟ فرمودند: آیا شما در بین خودتان، اهل خبره و شناسائی ندارید؟! آیا بر قبائل خود کسانی را که خوبان را از بدان بشناسند ندارید؟!!

هلقام گوید: عرض کردم: آری.

حضرت فرمود: ما هستیم آن مردانی که تمام خلایق را از روی

سیما و علائم می‌شناسیم! [۲۸]

روایات داله بر اینکه اهل اعراف، عارفان به خلایق اند

و نیز عیاشی از زاذان، از سلمان آورده است که گفت: شنیدم بیش از دهبار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی میفرمود:

*يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِكَ أَعْرَافٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ؛ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ.* [۲۹]

«ای علی! تو و اوصیاء بعد از تو، اعراف هستید بین بهشت و آتش؛ داخل در بهشت نمی‌شود مگر کسی که شما را بشناسد و شما هم او را بشناسید، و داخل آتش نمی‌شود مگر کسی که شما را ناشناخته گیرد و شما هم او را ناشناخته گیرید!»

و نیز عیاشی از سعد بن طریف از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر این آیه آورده است که فرمودند:

ای سعد! ایشان آل محمد علیهم السلام هستند؛ داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و داخل جهنم نمی‌شود مگر کسی که آنان را ناشناخته گیرد و آنان او را ناشناخته گیرند. [۳۰]

و نیز عیاشی از ثمالی از حضرت باقر علیه السلام آورده است که در پاسخ کسی که از گفتار خداوند تعالی: *وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ* سوال کرده بود فرموده‌اند:

*نَحْنُ الْأَعْرَافُ! الَّذِينَ لَا يُعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبَبِ مَعْرِفَتِنَا. وَ*

*نَحْنُ الْأَعْرَافُ! الَّذِينَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَا، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَا.*

*وَ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ أَنْ يُعْرِفَ النَّاسَ نَفْسَهُ لَعَرَفَهُمْ، وَ لَكِنُّهُ جَعَلَنَا سَبَبَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يُوتَى مِنْهُ.* [۳۱]

«ما هستیم اعراف! آن کسانی که خداوند شناخته نمی‌شود مگر بوسیله‌ی شناخت ما. و ما هستیم اعراف! آن کسانی که داخل بهشت نمی‌شود مگر آن که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم، و داخل آتش نمی‌شود مگر آن که

ما را انکار کند و ما او را انکار کنیم.

و این جهت آنستکه خداوند اگر اراده میفرمود و میخواست خود را بدون واسطه به مردم بشناساند البتّه می‌شناسانید، ولیکن او ما را سبب و وسیله و دری قرار داده است که باید از آن داخل شد.»  
و در «بصائر الدّرجات» از محمّد بن الحسین از موسی بن سعدان از عبدالله بن قاسم از بعضی اصحابش از سعد اسکاف - پس از سوال او از حضرت باقر علیه السّلام از تفسیر این آیه، و پس از جواب آنحضرت بر همین نهجی که اخیراً از «تفسیر عیاشی» ذکر شد - آورده است که حضرت به دنبال آن اضافه میکنند که:  
قُلْنَا سَوَاءٌ مَا اعْتَصَمْتَ بِهِ الْمُعْتَصِمَةُ وَمَنْ ذَهَبَ مَذَهَبَ النَّاسِ؛ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عَيْنِ كَدْرِهِ يَفْرُغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ، وَمَنْ أَتَى عَالَ مُحَمَّذٍ أَتَى عَيْنًا صَافِيَةً تَجْرِي بِعِلْمِ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَقَادٌ وَلَا انْقِطَاعٌ.  
ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ لَرَأَاهُمْ شَخْصَةً حَتَّى يَأْتُوهُ مِنْ بَابِهِ، لَكِنْ جَعَلَ اللَّهُ مُحَمَّذًا وَعَالَ مُحَمَّذٍ الْإِبْوَابَ الَّتِي يُوتَى مِنْهَا وَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى' وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا [۳۲]. [۳۳]

«و بنا بر این مساوی نیستند آنچه که معتصمین بدان تمسک میجویند با آنچه که مردم به هر سو راهی را انتخاب نموده و میروند؛ مردم پیوسته برای آب‌خوردن به سوی چشمه‌های آلوده و کدر میروند که بعضی از آنها در بعضی دیگر ریخته شده و آمیخته میگردد، ولی کسی که به سوی آل محمّد بیاید به سوی چشمه‌ی صاف و پاکی آمده است که به علم خدا جاری است و هیچگاه انقطاع و نابودی ندارد.

و این حقیقت به جهت آنستکه اگر خداوند اراده فرموده بود که خودش را بشخصه به مردم بشناساند تا بدون هیچ واسطه از در خدا وارد شده و او را ببینند، البتّه چنین کاری را میکرد، ولیکن محمّد و آل محمّد را درهائی برای شناسائی خود قرار داده است که باید از آن درها وارد شوند؛ و اینست معنای گفتار خدا که:  
نیکوئی و خوبی به این نیست که شما در خانه‌ها از پشت آنها وارد شوید! ولیکن خوبی برای کسی است که تقوی پیشه ساخته است! و شما به خانه‌ها از درهای آنها وارد شوید!»

باری، و نظیر مفاد این روایت را دربارهی اهل اعراف، فُرات بن ابراهیم در تفسیر خود، از اُصبغ بن ثباته و از حَبّه عُرَنی از امیرالمومنین علیه السّلام، [۳۴] و شیخ صدوق «در معانی الاخبار» از حضرت باقر از حضرت امیرالمومنین علیهم السّلام، [۳۵] و علی بن ابراهیم در تفسیر خود، [۳۶] و کلینی از حضرت صادق علیه السّلام در گفتگوی ابن گوّاء با امیرالمومنین علیه السّلام آورده‌اند.

مُودَن و اِعلان کننده لعنت خدا بر ظالمین، امیرالمومنین است  
دوم:

روایاتی که دلالت دارند بر آنکه اعلان کنندهی بین بهشتیان و دوزخیان که: لعنت خدا بر ظالمان است، امیرالمومنین علیه السّلام هستند.

طبرسی از ابوالقاسم حسکانی با اسناد خود از محمّد بن حنفیه از امیرالمومنین علیه السّلام آورده است که إِنَّهُ قَالَ: أَنَا ذَلِكُ الْمُودَنُ! «من آن مودن هستم!»

و نیز حسکانی با اسناد خود از ابوصالح از ابن عباس روایت کرده است که:  
م إِنَّ لِعَلِيٍّ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَسْمَاءٌ لَا يَعْرِفُهَا النَّاسُ؛ قَوْلُهُ: فَأَدَّنَ مُودَنَ بَيْنَهُمْ، فَهُوَ الْمُودَنُ بَيْنَهُمْ؛ يَقُولُ: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، الَّذِينَ كَذَّبُوا بَوْلَائِيَّ وَأَسْتَحْفُوا بِحَيِّي . [۳۸]

«از برای علی علیه السّلام در کتاب خدا اسم‌هائی هست که مردم آنها را نمیدانند؛ مثل گفتار خدا که می‌فرماید:  
«مودنی بین بهشتیان و جهنمیان اعلان کرد.» که اوست همان مودن بین ایشان؛ ندا میدهد: آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است. ستمکاران کسانی هستند که ولایت مرا تکذیب کرده‌اند و حق مرا سبک شمرده‌اند.»  
و عیاشی از محمّد بن فضیل از حضرت امام رضا علیه السّلام در گفتار خداوند: فَأَدَّنَ مُودَنَ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ روایت کرده است که:

قَالَ: الْمُودَنُ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . [۳۹]

«حضرت فرمودند: مودن و اعلام دارنده امیرالمومنین علیه السّلام است.»

و کلینی، از حسین بن محمّد از معلی بن محمّد از وِشاء از احمدبن عمر حلال [۴۰] آورده است که از حضرت ابوالحسن علیه السّلام دربارهی تفسیر گفتار خدای تعالی: فَأَدَّنَ مُودَنَ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ سوال کردم، حضرت فرمودند: مودن امیرالمومنین علیه السّلام است. [۴۱]

پاورقی

[۱] - سورهی اعراف: ۷، آیهی ۴۶.

[۲] - آیات ۴۲ تا ۵۱، از سورهی ۷: الاعراف

[۳] - قسمتی از آیهی ۱۲۷ و آیهی ۱۲۸، از سورهی ۳۷: الصّافات

- [۴] - آیهی ۱۳، از سورهی ۵۷: الحديد
- [۵] - آیهی ۱۴، از سورهی ۵۷: الحديد
- [۶] - آیهی ۷، از سورهی ۳۰: الرّوم
- [۷] - آیهی ۸، از سورهی ۳۰: الرّوم
- [۸] - قسمتی از آیهی ۳۹، از سورهی ۲۴: التّور
- [۹] - آیهی ۲۹ و ۳۰، از سورهی ۵۳: النّجم
- [۱۰] - آیهی ۷ و ۸، از سورهی ۱۰: یونس
- [۱۱] - آیهی ۲۸ و ۲۹، از سورهی ۱۴: ابراهیم
- [۱۲] - «معاد شناسی» ج ۸، اواخر مجلس ۵۸
- [۱۳] - قسمتی از آیهی ۲، از سورهی ۱۰: یونس
- [۱۴] - آیهی ۵۵، از سورهی ۵۴: القمر
- [۱۵] - آیهی ۲۵، از سورهی ۵۶: الواقعه
- [۱۶] - آیهی ۳۵، از سورهی ۷۸: النّبأ
- [۱۷] - آیات ۱۰۵ تا ۱۰۷، از سورهی ۲۰: طه
- [۱۸] - آیهی ۳۸، از سورهی ۷۸: النّبأ
- [۱۹] - نیمهی اول از آیهی ۵۲، از سورهی ۴۲: الشّوری
- [۲۰] - قسمتی از آیهی ۴۵، از سورهی ۴۲: الشّوری
- [۲۱] - آیهی ۵۵ و ۵۶، از سورهی ۳۰: الرّوم
- [۲۲] - قسمتی از آیهی ۳۵، از سورهی ۴۶: الاحقاف
- [۲۳] - آیات ۱۱۲ تا ۱۱۴، از سورهی ۲۳: المومنون
- [۲۴] - قسمتی از آیهی ۱۴، از سورهی ۴۲: الشّوری
- [۲۵] - قسمتی از آیهی ۲، از سورهی ۶: الانعام
- [۲۶] - قسمتی از آیهی ۸، از سورهی ۳۰: الرّوم
- [۲۷] - «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۲، ص ۴۲۳
- [۲۸] - «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۱۸
- [۲۹] - همان
- [۳۰] - همان
- [۳۱] - همان مصدر، ص ۱۹
- [۳۲] - قسمتی از آیهی ۱۸۹، از سورهی ۲: البقره
- [۳۳] - «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۳۶، به نقل از «بصائر الدّرجات» ص ۱۴۶
- [۳۴] - «تفسیر فرات» ص ۴۶
- [۳۵] - «معانی الاخبار» طبع مطبعهی حیدری، ص ۵۹
- [۳۶] - «تفسیر قمی» ص ۶۹۴
- [۳۷] - «أصول کافی» طبع حروفی، ج ۱، ص ۱۸۴
- [۳۸] - «مجمع البیان» مجلد ۲، ص ۴۲۲؛ و «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۳۱
- [۳۹] - «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۱۷؛ و این روایت را در تفسیر «برهان» طبع حروفی رحلی، ج ۲، ص ۱۷ (و از طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۵۵)؛ و تفسیر «صافی» ج ۱، ص ۵۷۸ آورده است.
- [۴۰] - احمد بن عمر حلال، از اصحاب امامین همامین موسی بن جعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا علیهم السلام می‌باشد، که هر دو بزرگوار مکئی به ابوالحسن هستند. (م)
- [۴۱] - «أصول کافی» ج ۱، ص ۴۲۶

+++++

<http://www.tabarestan.info>

برچیده از اخبار روز، پنج‌شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۷ - ۱۹ ژوئن ۲۰۰۸

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=15792>